



سری کنیشتا نمہ

بعد حمد و سپاس حضرت آورید
 که واحد و قادر بی انباز است
 بنده پیمان کر پارام عرض میکنند
 درین زمان چند تقلید پرستان
 سحری کیش بسا اوراق مانند
 کشف الہند در خدمت دہریم
 و نہیب رجم ہنود سیاہ کردہ اند
 اگرچہ تیریشان چند ان قابلیت
 و التہات اربایت تحقیق ندارد
 بنفس مسلمانان بجز از وہیہ علم عاری

و اثر تعصب و کینت در خواطرشان
 ساریست آتراء لیسہ دانستہ
 بنا بر دل آزاری ششماصل این دہریم
 بنو اندن آن ہنگامہ مفککہ اگر ہم
 ہر چند منشی اندرسن بجواب
 کتابی کشف الاسلام بقالب طبع
 در آورده اما چون ہر قدر تحقیق تر شود
 عنبریز است لہذا رسالہ تہام سوم
 بدینہ تحقیق قلم بردارم می نگارم
 و مقاصد آنرا بیک مقدمہ و دو
 بیان میکند در باب اول

در جواب شبہات محمدیان
 بر اعتقادات دہریم قدیم ہنود
 باب دوم در بعض
 شبہات علمی بر ملت مسلمانان
 بدین شرط کہ تکفیر انبیاء و کلان
 تران آن ملت ہمانا حوالہ قلم
 راست نگارن ساختہ دل شکنی
 احزاب مسلمین بر روانہ شدہ
 بقول کتب تالوئی درون
 کس نخواستہ کا ندرین راہ
 خارا باشندہ از نجا

که درین سنود آرزوی بی هیچ جاندار
 در اجابت شد و بدگفتن بدگریز تر بود
 عوارض را میدان مد علی افراسیاب
 بود که مقبول نظایر و مطبوع طبایع
 کرد در هر قدر که بداند از اعتراض مصنف
 تحفه الهیه و مجرب و ملت هنوز
 هیچ اثری عارض نیست و نیز معلوم
 عالیست شاستر این طبقه تا فکلام
 دخلی عاید نمیکند بعضی قسوس پورا
 که بمنزله تواریخ این علم اند اعتراضی
 چند بیان کرده که چند وجوه اول
 اند فواید و جداول اینک منظر مشرق
 و همزه بیان او حکایات پوره انبیا
 اند یا محال اگر محال اند اعتراض بر محال
 عیب و فضول خواهد بود اگر لفظی
 اند هر چه که دوست چون حق بودن
 موجب سنود و اعتقادشان هر
 حق بود و بر خلاف حق خلاف
 باطل باشد پس اعتراضات معتضرا
 خلاف باشد و چه دویم اینکه بنا
 دین سنود بر سید او عقاید این طبقه
 در هم شاستر یعنی سمرتی مایه
 شاستر اند که از سی و شش

سالکان بر اهل تحقیق و فاسکان
 نزدیک تصنیف اند و بنا بر عقایدشان
 بر آنست و در آن همه تفصیل و حکایات
 را دخلی نیست و نه معارضات احدی
 را اثری در علوم این گروه بسیار چون
 اقسام بیان کرن یعنی صرف و نحو اند
 و به صرف و نحو این گروه چند کتب
 که از صد هزار بیت افزونتر اند مانند
 پهاش بیارن که صد هزار بیت است
 و شرح آن مانند کیت و ممت
 که بجز تحصیل ده یا نوزده سال استعداد
 در آن نمی شود و فصاحت و بلاغت
 که آنرا سبست شاستر بنامند
 درین فن صد کتاب نادر و واضح
 و نیا شاستر و آن دوم است گوتم و
 فتاد و در آن نیز صد کتاب اند
 که اذق چون علوم فلسفه یعنی علم طبی
 و حکمت الهی و مناظره باشند
 و میان شاستر و آن بر دو قسم است
 قسم اول در علم کلام و قسم دوم
 در توحید ذات و معرفت از بدیچو
 که اول را یورب میانسا و دوم را
 اوتر میانسا میگویند و هر یک

از آن عهد کتاب موجود اند و بسیار
 مسائل باریک که بجز فکر ثاقب از آن
 بفرم نرسد در قالب سخن بکنند اند
 سانکه و جوگشا ستر که از آن سانکه
 منبست بر حکمت الهی و طبی بطریقی
 دیگر و چون طریق جفتس و از علم
 ریاضی این گروه ریاضی سخن نظارتی
 بی اندازه بوده است چنانچه در علم حساب
 که آن پانچوی کت است یعنی علم عدد
 و بیج کت یعنی جبر مقابله که با کت
 الجبر نام آنست که اعراب مضمون
 را بسوق عبارت در آورده اند
 یعنی علم مقدار و میهند همه چو اقلین
 و از علم مبیست که آنرا با اصطلاح ایشان
 بهوگون و کیهول نامند سید دانست
 یعنی کتاب معتقد از زبان درازند
 بنفین اند و شرح و توحشی آن بسیار
 و آنکه مصنفین دیگر تصنیف نموده
 بسیار اند چون سمرات سدانست
 که مہاراجه جی سنگه سوامی جی پو
 تصنیف کنانیده در فن احکام
 احکام است بر طرازند که اهدت شاستر
 نامند و آن نیز در قسم باشد

جانب و مازک و در هر یک عدد
 کتابست و یعنی شاستری یعنی علم
 آداب الملوک و اخلاق مدنی و
 منزلی و درین بسیار کتاب اند
 از تشریح شاستری یعنی علم ماسوش
 سکینت شاستری که در فن موی
 است و مصنفان این فن گوی
 سبقت ر بوده اند و یکستان شاستری
 یعنی علم طب که در آن نیز چند اسم
 اند چون شاربیرک یعنی تشریح و
 در معالجات که این صندزار بیت
 افزون تر است و در ناموس اکبر
 آنرا درم شاستری گویند سمرتی تا
 شاستری اند و شروع و محوشی آن
 بشمار علی بن القیاس بسیاری
 علوم ماوراء در شاستری اند که القاب
 گفت در نیاید و صید این علوم
 بید یعنی کتاب اسمانی اند که آن
 عبارت از چهار بید است
 رگ بید و حجر بید و شام بید
 و اتر بید و در هر بید چند شعبه
 اند مثلا شعبه شام بید هزار و شعبه
 رگ بید پنج و شعبه حجر بید ششاد و

و شعبه اتر بید بید نه نوشته اند
 و در هر بید آنکه کتاب است آنرا
 سنگت نام اند و بر همین شرح
 آن شش علوم دیگر را جزو بید
 دانند یعنی شکشا و کلب و گرت
 و چند و بیگرن و جویش که بجز
 خواندن این شش علوم کمال در
 تحصیل بید ممکن نیست و در اینها
 تواریخ خاندان فرمانروایان هند
 و قصص و حکایات ایشان اند
 و چون سخن بدینجا رسید گویم که
 حکایات پورنها اگر محتاج تباول
 اند که بجز فکر ثاقب نفهم نرسند
 گرنه بیندیر و در شاستری چشم
 چشمه آفتاب راجه گناه
 راست خواهی هزار چشم چنان
 کور بترند آفتاب سیاه
 و شک نیست که علما و فضلاء سلمیه
 در معانی آیات قرآن غیر تباول
 پرداخته اند پس دعوی مدعی
 و اعراض مقررین باطل بود و بر
 اثبات مدعا طرازم که در هر یک است
 بهاگوت در اسکند چهارم حکا

راجه پرخن است بداند و در
 پیشین راجه بود پرخن نام و
 داشت که آنرا ادکیات نامید
 راجه عالیجاه میخواست که شهر
 و نشین و منصوره فصحت قرین
 بود یاش برگزیند چنانچه روز
 گذرش بسواد ای افتاد و باطل
 جنوب بر کوه پهل شهری دید
 پیر از نقش و نگار و عمارت یافت
 گهگون و رنگین کار که منانند لرزه
 چون عارض لاله عذارا گین و
 محسن خانه های دلکشایش
 پیشانی نیکبختان کشته درون
 جبین و کجالی آن باغی
 یافت بکمال نرسبت و فضا که
 مطرا از آسمان هوا او طراوت
 پیراویه هر سو صبا بخراشش نازک
 افزا سدا سل ایشان را اگر بناطره
 سحر کاران پریر خسار نسبتی
 سنبل تا بدار بخود می چید و آب
 انبارش را که بر سبزه مینا کار میفلد
 اگر بشمارع ما هتاب بر زبر مید
 افلاک بسنجم مر و اید غلطان

در آن جهان آتش خفته تر میگرد
 بود حور و نهار که آفتاب
 در وقت را آینه شعاع
 در آن کلا مشکبارش غزل آتشی
 در آن نهار نهادی کرده اس از
 در میانش در خدمت او ستاده
 در آن بیج سرور با پیش را آماده
 در آن که بیک نگاه گرفتار دامن آن
 در آن با دامن چشم گشته پدید
 در آن ماه جبین سی و درین گلشن
 در آن آمدی که من مغبون تماشای
 در آن چشم مست تو ام و حیران
 در آن بسم تو آن گل رخ جو اید که من
 در آن هم نمیدانم که کیستم و از کجا آمدم
 در آن این هرمان محافظان من اند
 در آن راجه که بنظاره رخساره آن باز بستم
 در آن چاک بر گریبان جان می خورد آن
 در آن پری و ش را بسک از و اج کشیده
 در آن چنان محو رخسار گلزارش گردید
 در آن که بدین جمال آن حور مثال
 در آن نیار رسیدی و بی گفته آن نو
 در آن لعل شکفته همچو چاکر نگردد اتفاقاً
 در آن که راجه حور و کام بلای پیش آن

برای با ختن شکار بر ما کس
 شناخت و با جانداران را خاک
 فنا انداخته چون عنان معاود
 بر تافت از آفتاب عطش که برو
 مستولی بود بی تابانه بسوی خانه
 و سر منزل جانانه در آمده و در
 آن بدر کمال چون بلال از بلال گشت
 عیار و از بر خاک جا دارد چنانچه
 راجه سر اسیر را پای نماندیش
 گذارشته عفو تقصیرات خود خواست
 و نگذاشت که کاری بی استر ضای
 آن دل را با نماید سخن مختصر آن
 خاد عشق آن پری خسار چنان غافل
 از مال کار بود که عمر جوانی و حال زندگانی
 را در طلب لذات فانی طوفان العین
 در باخت و چند یک راجه گند
 که سرگروه سه صد و شصت جو داشت
 خو نخواره بود شهر را محاصره نموده
 دست بناراج گشود و ازین سو محافظ
 شهر مقابله و ز زبیده تا فصل بدار
 گیر ستان و کار و بار مردانه مستعد بود
 مگر آخر کار تاب کار زار ندیده اطلاع
 واقع را بموقت عرض راجه رسید

در آن که چنان خواست غفلت بود هیچ
 چاره در خود ندید و نیز بجان نام ختم
 بهر ای بی و پر جوهر برادران خود
 در شهر رسیده بنگارم گیر و دار را بر
 راجه مدحش چون دید که شهرش
 ویران و سپاه گریزان و پر جوهر نام
 دیوی بهر سوی آتش افشان است
 تا چار با دل داد غدا در یاد شهریار
 و محبت دلدار گریستن گرفت که
 درین آشنا بجهی نام افریتی کند گرد
 راجه انداخته کشان کشان لب
 حسرت و حرمان از خانه ویران
 بر و آتشی بشهر در داد و راجه در
 فراق یار و دیار جان عزیز زار در باخت
 و چون خیالش بود به محبت زد و بود
 بقالب زنی در آمده آخر کار بعد
 بسیار بالفش شوهر خود کرد و بیعت
 حیات سپرده بود مستعد ختم
 شده چه بینید که او گنایات نام
 رفیق نخستین و آشنای دیرین در آنجا
 رسیده به آن گرفتار دام هوس میگردد
 که ای غافل فراسوش کار و
 ای دیوانه غفلت شکار آنچه در آنجا

که بر کرده و اینچو خیال صفت که بر
 پیوسته بار و اصل خوش غافل
 بوده و این هستی موسوم که چون
 سایه سحاب یا نقشی بر آب است
 دلت ر بوده نمیدانی که با تو همدم
 یک آشیانه و نور یک کاشانه بوده
 ایم غافل تو در اصل خودی آن جوهر
 پاک که می گردد بسودای تو افلاک
 ای جوای کلام چون سخن بدینجا
 رسید بگویش دل شو که را چه سخن
 تاویل از نفس انسانیت و شهوات
 از جسم و اوکیات که بمنی بی نام
 نشان است کنایه از روزگار و
 باغ مراد از حسن ظن بری و نازنین یعنی
 حسن دنیا و دهس همراهیانش چون که
 عشره و مار که پنج سر و پنج پر
 آن یعنی دم که در شاستر نمکونه اعتبار
 کرده اند و تاویل از فرمانروای لشکر
 دست و عرض از دست در نه منافذ
 که در جسم انسان است و شکار باختن
 کنایه بجوای شهابی شبانروزی
 دنیا کی دون پر درختن و بهوا و بهوا
 جهان ناپا ییدار شتافتن است

و از عفتش مراد حریص بودن
 و چند بیک کنایه از سال که
 صد و شصت روز اند و غارت
 کردن شهر تاویل است از سپهر شیطان
 عمر جوانی و در بیگانه معنی پیریت
 و فوج او بیمارها و پر جواریت
 محروم و پچی معنی خوف مرگ یعنی
 انسان غفلت بنیان که محسوب
 حقیقی را نشناخته بهوای دنیا کی
 دون عمر عزیز را از دست میدهد
 آخر کار گرفت چنین رخ و الم بوده
 بعدیاس ازین دار است سراسر
 بچهار مرگ می افتد و تاویل از گیاه
 یعنی نادانی آمدن و جا بیل و غافل
 بودن از علم الهیت و گفتن اوکیات
 که غافل هستی تاویل از خوف پروردگار
 در عاقبت کار باعث محروم ماندن
 از صفت ایزد چون و نجات ابدی
 و لذات سرمدی بقول مولوی معنوی است
 سه لیکن ازنی چون حکایت میکنند
 و از جدا ییمان شکایت میکنند
 سینه خوانم شرح شرح از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق

از بیستان تا در سربیده اند
 از لقمه مرود زن نالیده
 و همچنان حکایت میکنند که
 آنرا دانه می و متصل مسکن چاه
 عمیق می است و مار می بر ناک در
 قعر آغاجه بود و بجوای شش نیر و چون
 روزی آنکس بجای افتاد چون
 از خوف جان دست و پامی زد
 دست آن شاخی که در دیوار آید
 چاه روئیده بود رسید آنرا حکما
 گرفت و دو موش رخ آتشخ
 را بدندان قطع می کرد و بالای آغاج
 درختی بود که گش شد خانه بر گشته
 و ترا نجان قطره شهد میخکبید و
 بزرگان آن شخص می رسید آنکس
 غافل از مال کار طبقت نوشش
 از خوف چاه و خطر شش مار خنک
 بیاسود کرده بقره چاه نیندخت
 چون در اصل بیخ شاخ استوار
 بانگ زمان از پای افکنده گشت
 و آنکس بجای افتاد و همانگاه به
 مار جان شیرین در داد تاویل
 چنان آ که کنایه از شکر از او

درینجا

سالی است و چاه عمیق حفر
یاری درون و غرض از بار زینا
بل و دست افتادن اشباح و پاک
در نایاب ایدار است و در موش
دیارت از روز و شب که ایام عمر
مطلع میکنند و چشیدن شهیدان
فانی پس مراد از این چنین است که
راگسان در جهان نازان بعمر ناپاید
محل حصول لذات جسمانی که بقدر نشاید
از مرگ خویش غافل بماند خیال
در حال کار نمیکند و نیز گویند که در
جود و حکمت گاوی دید که عبارت
به گاؤ و هر هست و چار بای آن
از دست و سوخ و دیا و تب مسمی
روح و راستی و سوخ بمعنی طهارت
است و دیار هم را گویند و تب
بمعنی عبادت و زهد یعنی هر کس
در هم شسته باشد و بند بود
حق گوید و راستی پسند و همیشه
است و متورع ماند درم کند بر
ذبیات و عبادت پروردگار
کند و کسیکه منتصف باین جلال
صفت باشد اهل درم آنرا

گویند و هائلس بدهرم قایم
و در اسخ باشد و نیز آورده اند
که راجه بر حکمت بد و در خود کلک را
پنج جای بخشید اول مکانات
ز نه های قبحه دوم میخانه سوم قمار چهارم
ربا پنجم نخوت ز در غرض از اینست
که درین پنج جای آثار کلک یعنی
بدی و گناه باشند پس ششیم
که حکایات پوران اکثر بر تاول اند
چنانچه در احوال هندوستان و
تحقیقات و توصیف مذکور
هند در آئین اکیری ذکر است
که آنچه زبان ز در روزگار است
که هند و این دو بهمال را انیا ز کرد
متر و راستی ندارد خدا سرتی
و وحدت گزینی این طایفه
و نشین احمد بو که شورشش
فرو نشیند و آویزه درونی
و برونی با شستی گزاید و قار
مخالفت و دشمنی همین زاید است
گر در خونگ بر یک آئین خود را حق
پنداشته بدل شکنی دیگران
بندگان بهت بست و خون

بخاک استیختن و آبروی کلین غازه
و پنداری شده اگر نختی چشم دل
بیشای بودی در ضمن اشو بگانه بی
هر کسی بخود در مانده از سوگواری خوش
بکار دیگر شیر داختم و در درجه انیکت
از کلام شاهزاده بی اندوه دارا شکوه
است که اگر کتب تصوف بنظر در آورده
مگر شنگی طلب توحید کبریت بی
و مبدم زیاده میشد و سده ای فوق
بخاطر می رسید که حل آن خبر کلام الهی
امکان نداشت و چون قرآن مجید
و فرقان کریم آگهی مروز است در اندک
آن کمیاست خواست که جمیع کتب
بنظر در آرد چنانچه نظر بر نوریت و
انجیل و زبور و دیگر کتب انداخت
اما بیان توحید در آن هم مجمل و مبهم
بود و در پی آن شد که از چه جهت در
هندوستان و وحدت عیان گفتگو
توحید بسیار و علمای طایفه قدیم
سند را بر وحدت انکاری صرف
گفتاری نیست بلکه با به اعتبار آورد
بر خلاف این وقت که خود را علمای قائل
اند و در پی قتل و آزار و تکفیر و انکار

خدا شناسان و موجدان اعلاوه
بر زبان راه خدا اند چنانچه بعد از تحقیق
بسیار معلوم شد که در میان قوم
پنور چاکر کتاب آسمانی که برگ سید
و چهر سید و شام سید و آذرباید
بر انبیا بی وقت بر جمیع حکام
ظاهر شده و این معنی از همین کتابها
ظاهر است و خلاصه جمیع اسرار
سلوک و توحید در آن درج است
و آنرا اینکیت می نامند چون نظر
بر اصل و حدت ذات بود خواست
که این اینکیت را که گنج توحید بود
بزبان فارسی در آورد و لفظ
اینکیت در سنسکرت بمعنی اسرار
پوشیدنی است لهذا این جماعه
آنرا از این اسلام و کتب
دیوان بلکه از بعض اقوام سنو و
دارند و نبتای مطلب جمیع اولیا
الیه است و در سنه ۱۰۹۰ هجری بمبئی
ترجمه نموده و بهر شیخ و پرست
که میخواست و نمی یافت ازین
کتاب قدیم که اینکیت است
درین کتاب سنو و کتب

و بجز توحید است و مطابق
قران مجید بلکه تفسیر آنست بر کاف
یافت چون ظاهر می شود که این
آیه بینه در حق این کتاب
قدیم است که در آن بقران کریم
فی کتاب کنون لا یستعجلون
تنزیل من رب العالمین - یعنی
قران کریم در کتاب نیست که آن
پنهان است و او را ادراک نمیکند
مگر وسیله که مطهر باشد و این نازل
شده است از پروردگار عالمیا
و از لفظ کنون صریح معلوم میشود
که این آیه در حق تورات و این
وز بوز نیست چه اگر آن پوشید
و از لفظ تنزیل چنین ظاهر
میشود که در حق این مکتوب نیست
چون این اینکیت که بعضی سنو پوشید
نیست و حاصل این کتاب نیست
مسی از بهای قران مجید بینه
در آن یافت می شود پس تحقیق
پیوست که کتاب کنون این
کتاب قدیم باشد و آن نام
اینکیت است

دارا شکوه و از عرفا و علما در
اهل اسلام میرزا منظر خاقان و
ملفوظات خود میگوید که آنچه از
اهل هند معلوم میشود اینست
رحمته الهیه در وقت آغاز پیدایش
نوع انسانی برای اصلاح معاشرت
و معاد کتابی مسمی به سید که در
دفتر و از دست شتابر احکام
و اخبار ماضی و مستقبل است
بتوسط ملکی برهما نام که آله و جا
ایجاد عالم است فرستاده
جمیع فرق ایشان در توحید
باری تعالی اتفاق دارند و علم
حادث و مخلوق مسبب
اتحاد بقنا را نام چهارم
که در دنیاست
تعمیر و تقاضا در دنیاست
اینها را در دنیا و دنیا
در چهار حقیقه قرار داده حقیقه
در تحصیل علوم و رسوم در تحصیل
و اولی در رسوم در تحصیل اعمال
تصفیه نفس و چهارم در مشق و
تعمیر و تقاضا در دنیا

و درین بنود است درود که
بسیار است چنانچه در کلام استغالی که
بسیار است توحید ذات پروردگار
شماست و بجهت آن در نیایش است
که عبارت از حکمت الهی و طی است
و بیدار است شاستر که علم تصوف
است بتوحید ذات صد ا
دلایل نوشته اند بلکه کتابی است
او بیت سدی محض در اثبات
توحید ذات و ابطال شرک
دوی تصنیف است و این کتاب مبنی
بر قواعد حکمت الهیه و تصوف است
که صد دلیل عقلیه برین قائم کرده اند
مگر فهم آنرا و عقل متین باید پس اگر
کسی را دیده دل بنا بود و اندک این
فرقه بزدان پرست بتوحید ذات
از همه ادیان گوی سبقت ر بوده
اند و ما سوای ذات حضرت این
نمود جهان را همه ثالو و مانند شایبی
مانی خوابند اند بجز توحید ذات
بسیار سخن ندارند چنانچه شریقی بید
میفرماید که بنیاد علم تصوف
برین است و معنی آن چنین که

تحقق خدا و احد است و لا شریک
و منجیان در نیایش است در صفات
ربانی است که بی شمار نوشته اند
که آن احدیت است و در سرتی
بها کورت بیاس حکم میفرماید -
که توحید او این است که واحد است
پروردگار و در هستی ظهور او است
و شاید یعنی ناظر همه حال و منزه
و متعالی است و فاعل مختار
و قادر است هم مختراض و هم
بدین بنود خدا بدو قسم است گن و
سگن و از جنبش مایا سگن ظاهر است
یعنی قوت بهیروست یعنی قوت
عقلیه و هم یعنی قوت غنیه و از آن
است قوت شایخه خدای باشد
جواب معنی و هم همان
بیار نادانی اند چرا که زنهار لفظ سگن
در شاستر عجمی نیست و غلطیج
است مگر لفظ سگن نیست شمشیر
که از لفظ خبر نباشد معنی آن چه خواهد
فهمید اما گویم که درین بنود ذات
باری تعالی که منزه و متعالی از جسم
جسمانی است هرگز تقسیم راه

و درین بنود است درود که
بسیار است چنانچه در کلام استغالی که
بسیار است توحید ذات پروردگار
شماست و بجهت آن در نیایش است
که عبارت از حکمت الهی و طی است
و بیدار است شاستر که علم تصوف
است بتوحید ذات صد ا
دلایل نوشته اند بلکه کتابی است
او بیت سدی محض در اثبات
توحید ذات و ابطال شرک
دوی تصنیف است و این کتاب مبنی
بر قواعد حکمت الهیه و تصوف است
که صد دلیل عقلیه برین قائم کرده اند
مگر فهم آنرا و عقل متین باید پس اگر
کسی را دیده دل بنا بود و اندک این
فرقه بزدان پرست بتوحید ذات
از همه ادیان گوی سبقت ر بوده
اند و ما سوای ذات حضرت این
نمود جهان را همه ثالو و مانند شایبی
مانی خوابند اند بجز توحید ذات
بسیار سخن ندارند چنانچه شریقی بید
میفرماید که بنیاد علم تصوف
برین است و معنی آن چنین که
تحقق خدا و احد است و لا شریک
و منجیان در نیایش است در صفات
ربانی است که بی شمار نوشته اند
که آن احدیت است و در سرتی
بها کورت بیاس حکم میفرماید -
که توحید او این است که واحد است
پروردگار و در هستی ظهور او است
و شاید یعنی ناظر همه حال و منزه
و متعالی است و فاعل مختار
و قادر است هم مختراض و هم
بدین بنود خدا بدو قسم است گن و
سگن و از جنبش مایا سگن ظاهر است
یعنی قوت بهیروست یعنی قوت
عقلیه و هم یعنی قوت غنیه و از آن
است قوت شایخه خدای باشد
جواب معنی و هم همان
بیار نادانی اند چرا که زنهار لفظ سگن
در شاستر عجمی نیست و غلطیج
است مگر لفظ سگن نیست شمشیر
که از لفظ خبر نباشد معنی آن چه خواهد
فهمید اما گویم که درین بنود ذات
باری تعالی که منزه و متعالی از جسم
جسمانی است هرگز تقسیم راه

ذرات آن واجب و واجب و واجب
 و قدیم و محیط برشته و علم و قدرت
 و آن عین ذات حضرت آنست چنانچه
 مشرقی کسی بیدار می فرماید پس
 نسبت به آن که مؤثر من از کجا و خود مقدر
 کرده اعتراض می سازند و آنرا از کجا
 سکن روایت است البت ارباب تصوف
 این دو هم اعتبارات برای معرفت
 توحید بذات واحد کرده اند زنگنه
 ذات منزله الصفات و سکن
 مشبه الصفات چنانچه صوفیه اسلامی
 به همین طور میفرمایند یعنی باو شای
 چون عدل کرد عاقل شد چون تشکیک
 کرد تشکیع پس دو جسم بودن باو شاه
 درین مشروط نیست همین طوری صوفیه
 برای معرفت حقیقی اعتبارات فضل کرده
 اند و در زنگنه و سکن صرف تفاوت
 اعتباری باعتبار صفات در ذات واحد
 بنظر تعین اراوه در آفرینش و خالق بود
 است و در زبان ذرات واحد چنانچه
 بحر موج توحید گور و نایب صاحب
 می در این دست زنگنه آب سکن بچی
 سوئی که کلادار جن بیگامو بی
 و آنکه معنی روح دست و تم قوت بیبی و
 عقلی و غضبی قول مصنف است همگی
 و روح معنی مصنف و همراهمان او است
 که هرگز معنی لفظی نفی شده تا اعتراض از
 چه رسد حال آنکه معنی روح قدرت آفرینش
 ویت قوت پرورش و قیام است و
 قدرت فنا و زنده قوت بیبی و غضبی که
 بنظر مصنف تعلق بجسد و این در
 نباشد و برهما عبارت از مومنان و غیر
 و تشکیک کل پرورش و مهاد و مومنان
 فنا است چنانچه جبرئیل و میکائیل و
 اسرافیل که اسلامیه در کتب خود بران

قابل اند عبارت ازین آو شاهزاده
 یزید و دارالشکو و او نیست تا هم بدین
 ذکر فرمود و در کتب مشایخ است
 که در قیامت که برای کسی مبادی است
 مومنان بگویند تا بود شوند پس خداستوان
 اعتراف من سویم به منو خدا را بگریه
 و اندر صورتی از سنگسار بچوب ساخته
 بمعاد و ایزد و عبادت او کند و خدا
 خویش انگارند که بت پرستی عبارت ازین
 جواب چنین نیست که بدین بنویسد
 از جسم و جسد پاک است که از کجا چونی
 سر و پا میگویند یعنی بی جسم و عین توحید
 و صفات منت کتی و منت اچیا و انت گمان
 و در ذات یعنی فعل و اراوه و علم آن قدیم
 باشد و صفات حضرت آن عین ذات
 آن باشد و ذات آن منزله و متعالی
 گفت و خیال بر تر باشد چنانچه بی بی فرماید
 معنی آن اینست که باریکتر است از باریکه
 و بزرگتر است از بزرگتری باو نیز شری
 دیگر میفرماید که با یک یعنی محیط بر یک
 باشد و هیچ اثری از او خالی نباشد و سرب
 سنگتی مان یعنی قادر بر فعل که خواهد است
 کریم و مکریم و انتها که در شان او است
 یعنی هر چه خواهد آنگند و آنکه سبکی از چو
 یا سنگ در عبادت بکار آرد برتر از او
 بچون نیست و نباشد بلکه از او بچون است
 او تباری این فرقه که وسیده خات اند
 می باشد و این همه برای جمع تلبس است
 گویند که اگر احدی بمنزل خالی بنا بر عباد
 الهی بر او جمع حواسش بود چه حاجت خالی
 بریاید حیرت بران مستولی گردد و بر جمع
 کردن قلب توانا نباشد بهتر است که گشت
 باو تار که وسیده جلیده سنگاری اند خیال
 بر بند و تاجرت بر راه نیاید و از ان
 استمداد و استمداد خواهد تا قابل خواهد

معرفت ازین کرد و بسید ازین
 تلبس قابل است و در معرفت در حد حاصل
 کرد و چنانچه عینده در حال را گویند که پس
 تلبس شایخ در خستی یا بر بام سنگری آید
 حال که تلبس در ملک است و بدین است آن
 مرادی حاصل گردد همچنان در شریک
 بگیری اوتار را فایده معرفت الهی حاصل
 کرد و چنانچه عارفان اسلامیه هم در عبارت
 تصور صورت مرشد کنند و عوالم سوادیه
 از خالقانها و مراد اولیا استمداد و حاجات
 خواهند و زیارت از عبادت دانند و این
 تشیع در عبادت تعلق با توحید یعنی بیک
 روحه امام صاحب کتار می آرزو اهل
 بوده مثل نبود پرستش امثال سبک کنند
 و از عبادت ای درین تلبس سبک حضرت صاحب
 و حضرت میرزا پرستش کنند پس تحقیق
 که در تلبس ای در این با لاله افان در تلبس
 است و حال همه واحد و اگر در او سبک بگویند
 مهاد و تلبس است تاویل آن درین هم
 او تلبس و در او سبک چهل و یک آمده
 اینست که از چهار سرب سرب چهار سرب
 داریم و طریقه پر آب که بدست آن تلبس
 بیکر گفته اند عبارت ازین عالم عنبری است
 و چار دست تشن می اشاره بچار طرف عالم
 و کوشش می یعنی جوهر جبهات تاب که در گاو
 شان بزرگویند مراد از آفتاب است و برون
 که در نام جانوری زیر سواری آن تلبس بیکر
 جز نیست از دل انسان که محل انوار الهی است
 و همچنان ازین سربها بویج مختصر و از
 شش چشم انوار شلک ماه و نور شید و شش
 مراد است به اعتراض چهارم
 در مبادیارت درج است که سربها و تشن
 و مهاد و یو سجاد تری رگی فرشته بزرگتر
 گفتند که عریان شده نان برده عورت
 رگی که با کد مسن و عقیقه بود و بخت

در وقتی که در راه او برسد علم برسد
 و چون در وقت او جواب در علم برسد
 و چون وقت شاسترا الصبح کلای است
 بهست و اجبت لکنان در و ریاست
 یعنی استوار و اجبت لکنان آن را
 گویند که جزوی استی کلامه از آن خود
 کرده شود و علت غایی قائم داشته
 چنانچه در نهای لطیف فصاحت علم است
 عبارت از سخن بر سبب و مبادی و گفتار
 ایشان حذف باشد و علت غایی
 از آن که در شان مبادی استی و علت
 غایی حقیقت است که گوید عاقل و اجاز
 موقوف لطف یعنی معصوم و پاک شده
 تا از آن در جبهه امری و عفت عورت
 متحقق باشد و لفظ عربان تاویل است
 از کشف فرخ عادات به اعتراف
 پنج هزار تک ماستم که در پیم لوران
 سنگ یافت میشود و در روزی اندک
 مبادی و رفته چون لوران شاخت لثوی
 و شاکش برسد و از غضب مبادی است
 فرات از و جلد در تمام عطفی بود
 آمد و یاد یوتها جنگ پیوست بوسن
 اس پیش بر نام زوجه از زنت از
 پیش سنگ شد و زن مسخر هم خود
 بسوخت و از خاکش بخت تلسی بر گوید
 که من در و آن برکش را به یو عاقل
 کجاری بر نده جواب چون شاستر
 که از ده آن که سخن بیرون شاستر
 بسا نور گفتار باستخارات و تاویل
 در اینجا میندازند و این مقام از این
 دل که در مبادی این مبادی و از مبادی
 مبادی نفس انسانی است و شاستر
 کتایه از اشتغال مبادی و از مبادی
 مبادی و از مبادی مبادی و از مبادی

از علم حقیقی است یعنی کمال از زنده
 عقل است و در راه او که بر کتاب
 تضایل در دعای طفر با سبک است
 شدن یعنی کتایه از زنده کتایه
 علم الیقین و سخن بر نده از افروختن
 شاکه عرقان یعنی هر که بدین منزلت
 به نهایت مدارج سعادت رسیده باشد
 و در شایده جمال مقدس علمیات که
 عبارت از حکمت حقیقی است مقصود
 که در چه اعتراف است ششم در
 شایه لوران کی نویسد که در کل لوران
 نام نشین بظهور آمد بر سبب
 رسید و خالق خود در آن شایه
 درین اثنا از غیب ننگ لسی ظاهر
 شد که بر مبادی تا در هزار سال
 انتهای آن دویدند و بگفتند فرسیده
 پس آنچه کلام است به جواب مبدی
 از جهالت خود و معنی ننگ شایه
 ننگ در بنام از آثار و نشانی است
 چنانکه در قلموس لوران و در کل
 چنانکه در قلموس است که در یوتها
 لیس سرستی ننگی که نام در پای است
 موبین کرده قیاس باید کرد که اگر
 از ننگ آلت مراد بودی معین نمون
 ننگ در باجه معنی است پس معنی ننگ
 آثار و نشان است ننگ که مصفا
 و مبادی شاستر در خانه خود خیال کرده و
 ننگ بر باطلارح صافی منور جسم
 لطیف که از خواشش حواس عشره و
 نفس نقیون گرفتار است باشد چنانچه
 یو جامه مادی اولی ننگ نیاس یعنی خیال
 مسخر و چشم و گوش و غیره در این
 مبادی و از مبادی بر از ننگ پس در مقام
 مبادی و از مبادی و از مبادی که از ننگ
 مبادی و از مبادی و از مبادی

شایه کتایه ثابت می باشد
 و عترت من منضم به بیدار است شاستر
 که بقول مبدی از مبادی شاستر
 است در آن نوشته که چون او را
 نادانی نجات ای جوست مخلوقات
 سید گشت مواز الیه کلام است
 جواب در مبدی شاستر
 او را یعنی مبدی و نفس انسانی نوشته اند
 که نجات حضرت حق و ابا به طلال
 طبقه عبودیت از خواشش و از ادوات انسانی
 و گویند که فاعل حقیقی قدیم بالاد است
 چون باید سینه نقیون از ده نجات صمد
 تعلیق گرفت از نیش عالم گشت این
 کلام نجات باریک و اری است و
 نقیون درین راه نباید و حکم لوران
 است بقول شاستر ننگ کتایه
 ز موی اینجاست مبدی بر سر تر است
 قلم در می دانند به اعتراف
 در شاستر آفرینش کمال از خدا
 نیست که از پرستی و یو کتایه
 مقرر از قواعد علم شاستر با کل
 و الفاظ چند از زبان اعوام شنیده
 در شاستر آفرینش از پرستی کتایه
 از طبیعت کلی است و لور که مقرر
 فاعل حقیقی یعنی خدا پس همین بدی
 حکماست و اعتراف را در مبدی است
 و این قول به کتایه شاستر مبدی بر اصول
 علوم اعلی است و یک لفظ شنیدن
 از زبان کسی چطور نفس میشود و کتایه
 تحصیل علوم غایب باشد بیا که عبارت
 از معرفت و شاستری است البته مقرر
 کامل مراد است کتایه است سال تحصیل
 نماید و بعدش نیاست شاستر که عبارت از
 منطق و مناظره و حکمت طبیعی و الهی
 و هر یک کتاب از آن لوق و شاستر

که یک دعوی صدر دلیل و محبت
 شود آنرا امتداد بر آنند و سی سال تا
 تحصیل شود بعد از آنکه از قریب
 بیادانت شایسته و ساکت است و
 شود نمیدانم که شخص محمول کار
 غلط بودن فقط شایسته است
 چنانچه فقط سنگین است که می توانید
 شما اینگونه یک در علوم عربیه هم مهارتی
 به خط اعراض می کند و این شخص
 شایسته است بر قواعد حکمت است
 از واحد بجز شایسته واحد صادر نمی باشد
 پس بودن یکی یکی ضروری که
 عقل اول یاد کرده اند و صوفیه عشق
 بهش نبوده و فلسفه طبیعت که در باب
 بیادانت شایسته مایه و صاحبان ساکت
 شایسته یکی گفته اند - الو احد لا
 یصدر عنه الا الواحد - اعراض هم
 در میان شایسته خدا قائل نیستند
 پس ایشان عالم از اعمال است و نزد بعضی
 آفرینش عالم از اعمال است که در کمال
 گویند و نزد بعضی از سبها و بعضی
 خاصیت خود را از این شرح کرده
 در شایسته و خدا تعالی خالق است
 اگر است معنی او یکا میداند و نمی
 شناسند که اگر خدا قائل معنی
 جهان کرد و از روی زمین همان
 حضرت پروردگار برین اند خلاق
 بنود و جواب اگر چه اعراض
 ترا است یکین معنی است
 شایسته بر روی زمین اول
 یورب میان که است و آن حکم
 بیاس حکم است و زمین ثانی آن
 حکم است که حکمت آن خود سیری
 می است چنانچه در حکمت و زمین
 علمی و علمی قریب است که

علاج تصنیف اما بجز شرح بدن
 از طریق علاج در آن ذکر نیست و
 در زمین علم خاص ذکر طریق علاج
 می است چنان در یورب میان
 که فن اول است و کار از اعمال
 خیرات و مبرات و تقوی و حکم
 قریب است و این بنا بر یک بودن
 از آن کیش لذات نفسانی است بقول
 از مکافات عمل خالق مشهوره
 گندم برودید جز جو چه میگویند
 آن عمل میکند چنان می آید و
 دنیا مزه آخرت است و در دنیا
 که فن ثانی است ذکر معرفت الهی
 توحید حضرت نامتناهی است پس
 که نخست به اعمال تک تک باید مستحق
 سزاوار شناسای الهی گردد پس
 قصوری راه ندید چنانچه سوتر بود
 سارک بیاس که در او تر میماند
 تصنیف حکم بیاس است می نگارم
 که معنی آن این است که چون از این
 یورب میان نامند طهارت و خیرات
 و معرفت خالق شد بد تلاش کنید
 معرفت الهی و چنان سوتر و معرفت
 که معنی آن چنین است خدا آن
 که آفرید و پروردگار او نیز شرفی
 مید میفرماید معنی آن اینست
 آنکه عالم پیدا شده و پرورش
 و شرف گرفت است و حال کار چون
 میکند معرفت آن کس که از او
 سوال میکند در میان شایسته
 پروردگار خالق نیست پس این کلام
 میان شایسته و معرفت اعراض
 معرفت باطل است و آن معرفت
 از معطل بودن خدا بدین معنی
 و سزاوار است و در این از

اعمال خوب و بدین معنی
 فاعل مختار بودن با یکی از
 آفرین بر زمین نفس او در زمین
 نقص در عادل بودن حضرت
 چگونه صادر می شود اول این
 جزای اعمال نیست پس خدا که
 مناس ساخت و در کار با پادشاه کمال
 علم و جبر ذات خالق راه دید که
 در شایسته و هم دوش گویند و چنان
 یکی را بر زمین و کور باور داد
 دیگری را تصدیق و تنزیه است
 نیست پس خدا بقول مسلمانان
 بی انصاف و جابر است که سبب
 را قایده بحث در و دیگری را بی گناه
 ببقولت گرفتار کرد و قدامت
 بی عمل نگارده حاصل شدن و مکافات
 اعمال کرده ضایع بودن این ثابت
 می شود که اگر تیراچی و کرمی
 می گویند و از این کلام نقص
 و بدین بنود خدا عالم و عادل
 بی گناه و معصیت اصل کسی را
 عقوبت و بیخلف نماید که خیر و شر
 به انسان می رسد نتیجه اعمال
 اعمال که بپند می آید اگر هم
 یعنی وی روح می تند پس از خود
 می توانند تشدید و از جانب
 نتیجه اعمال برین حاصل می شود
 در سنسکر حکم عقل و اما بدین
 گویند که عقل نیست باید تا
 این بفرم در این اعراض
 بدین معنی آن نوشته است که اگر
 و همگی سر شمی می نماید و
 میرساند خدا تا سبب اختیار میکند
 و بیجهت در آید تا برین
 می خوانند چنانچه بقول بعضی

هست و چنانچه در کتاب خدا تعالی حساب خلق
 نموده و جواب هر یک را حساب کرده
 یعنی هر کس که در دنیا عمل کرده
 موعده و حسابش در آن وقت و صورت وجود
 ذات باری است و نشان این علم
 بزرگ چنین است که جمیع مشایخ بر تو
 امروزی اند قطع نظر ازین بن اوتاری که
 مشهوره بر تو ذات نبش اند و علم
 این طایفه این نیست که همان روح
 یک اوتار بود از قطع تعلق جسد ببدن
 و مگر از این یعنی روح جناب سری رام
 جناب سری که در حق پیوست بلکه ظهور
 متدوره از نبش که سیدار کل است فالین
 میشوند چنانچه این کلام برین دلیلست
 که قول شاستر بر سر امیک از پر تو ذات
 نبش است یعنی موی کل از نبش هر یک
 عبد اوتار شری رام بطور آید پس بن
 کیش یک از شردن اوتار و متدوره
 نقص وارد نمیشود بلکه همین در حساب
 و عدوت حقیقی است تا عقل سلیم بآید که
 سمانی دقیق رسد و حق از باطل کشاید
 صاحب رستان این معنی را بیست
 بیان نموده که معترض از زبان فارسی که
 خبری ندارد تا بر صورت شاستر چه رسد
 چنانچه صاحب کتاب ارشد و نبش
 این نبش می گوید چنانکه نزد صفیه
 است که عقل اول علم اله است و نفس کل
 حیات اله و صفات ایزد متعالی درین
 مقام متمیز میگردد همچنان از برهما
 خالقیت میخوابند و آنکه گفت میشود
 که برهما پیرا پیری اشارت بجائی است
 و از نبش صفت محبت میخواهند و شری
 کل مراد از دور و الهی که از نفس کل
 اول فالین است و اوتار گویند اوتار
 که در دنیا هستند و اینها را

دانست نفوس که از نفس کل فالین
 شوند یا اصطلاح شاستر اوتار ناراین
 یعنی نبش که عبارت از نفس کل است
 باشد که آنرا صوفیه حیات اله گفته
 چون قدم حیات صفت حق است
 لا بجم نفوس که از نفس کل که حیات
 است فالین شوند کمال ذالی رسند
 و چون از ابدان واریند با نفس کل
 نبش است که شوند قائمتهی پس ازین
 حاست که این فرقه موعده ذات
 حقیقی را محیط نیست و این در توحید
 ذات هزاره دلایل بر گویند بقول
 حق جان جهانست و جهان جلد بدن
 اجناس مانده حواس این تن
 اجزای عنایه و موالید اعضا توحید
 همین است و دیگر آنچه من و آنکه
 معترض از خیال واهی می نگارد که
 خدا به جسم حیوانات درست نیست
 چه که جسم حیوانی اول نظر و مضمون
 در شکم همانند خون می خورد و بعد از او
 بخورد و نوشیدن و غیره پدید میشود
 ازین در الهیت نقص وارد می شود
 خصوص چنین حیوانات مثل خوک
 و غیره که کربه اشکی باشند جواب
 اوتار بودن بر هم یعنی ذات الهی هرگز
 در شاستر ننوشته بلکه از نبش که موی کل
 آفرینش ظهور اوتار نوشته از چنانچه
 سابق نگارش و سیاق گذارش نیست
 و اوتار را هرگز از بطون مادرند در آید
 بلکه همچنان از قوت به فعل آمده اند چنانچه
 هر سنگ اوتار از ستون خانه پدید آید
 و چنانچه اوتار از ناقوس و سری گرسن
 در پهلوی جناب دیوگی چنانچه در بر هم
 پوران است که تولد سری گرسن مهاراج
 خورده بلکه بعضی خیال شده که فرزند تولد

شده و وقت پدید آمدن جوان نشان
 ساله بنظر بنیایان در آمدند و چون سری
 بسدی بود محبت کرد و بسوی طفل در آید
 و الهام شد که گو کل در خانه نند که از
 لهذا آنگه ابدان شاستر برادر بها گویند
 یعنی از پرده حجاب به فعل آمدند اینست
 مضمون شلوک آن پوران از گرسن
 کنند او بهای مفرقه و آنچه گاراه او
 گفته شده اند اشارت آید التبت که جمیع
 ایشیا بر تو ذات ایزد تعالی اند و
 نقص ازین لازم می آید چنانچه صاحب
 دبستان می گوید که صوتی و شکی بحث
 کردند مشکا گفت بیزارم از خدا یکی اور
 خوک و غیره ظهور کند صوتی با سخا و
 ترا نمودم از ایزدی که در حیوانات ظهور
 در حیوانات نیست محیط نیست ناقص
 و نارساست و ازین کمال نقص بدو
 اوتار باید معترض را اگر عقل در بدو
 آنچه همین واهی نیست که مفید و عقل است
 چه اگر خدا محیط نیست ناقص است پس در
 یک مکان خواهد بود و کسی که مکان
 خواهد جسم آ ویر انقسام مکان الف
 کمین هم لازم آید پس خدا نیز عم شما
 جسم در اوتار نقص نارسا سبحان الله
 آنچه تلاوت است که واجب را بصفت
 می شمارند قطع نظر ازین صاحب دبستان
 می نویسند که مراد حکما ازین فرقه از مجرای
 آب است و کور مراد درین تبس و ترسنگ
 رب شجاعت اقدس علی هذا بقول
 در هر چه دیدهم تو نمودار بوده به ایس
 نمانوده رخ تو چه بسیار بوده که در آنکه
 معترض و حاسیان خام طبع از اوتار
 بودن جناب گرسن مهاراج شک
 کرده اند ظاهرا که در احوالش معترضان
 حدیث صحیح در غیر بودن آن ذات الهی

آورد است و در وقت حاجت نامی درج و
 آن را در این است و کان می گویند چنانچه
 اسود المون رسیده که این و ازین تا
 که مضرش و مای او بر قول و کلام پیوسته
 هم معتبارند از آنکه مضرش و مضرش
 نیکوئی سری چنانچه براموسوم پیوسته
 گمانند و از اصل معنی خبری نداشته میگویم
 که شبیه چنانچه مندرکجا چیا کرده راجع
 اند و من است چنانچه در کتاب امین اکبری
 هم ازین ذکر کرده مگر مضرش طوریکه از علم
 شایسته جاهل مطلق است بهای خود از فاکا
 هم خیلی بی بهره و بی خبر اگر چه در یورانیها
 ذکر آن شرع و عارض است اما در امین
 اکبری ترجمه آن اینست که بر ساصل مای
 شور معبد چنانچه در و دیگر سری گرسن
 سراج از صندل ساخت اند گویند که در
 اند و من مرزبان نیکو پرست داشتند
 بر معنی را بگنیزیدن سوسین برای شهر آباد
 فرستاد او بتکالیو چیز و منس در آمده
 کنار در مای شور که این جای یافت او را
 بدگر جان می چسبید نگاه زاعنی را دید که
 بدیاور شد و من شوی کرده نیایش شوی
 نمود بر من از کار کرد او به شکفت در ماند
 چون زبان جانوران میدانست از حال
 پیشش نمود او پاسخ داد که من از گز
 دیوتا بودم نفرین یافت گری مرادین
 پیکر آورده بیکه از نمونه ان گفت که از
 جهان آفرین در این نظر خاص دارد
 هر که چند در این سر زمین بسردود
 سرش روی دل آورد زو و بگر او
 گوید بر من ازین قصبه راجه را آگاهی داد
 بزرگ شهری آباد شد جای خاص را
 عبادت گاه ساخت راجه شیبی و او گری
 نموده بر بستر نیایش گری بر اسود شیب
 که فلان روز بر ساصل دریا چشم انتظار

شاید چو بی بر از کجا بجا و در گذشت
 عرض کنیم است خواهد بود بر کرد و بجا
 داشته و مضرش و مضرش و مضرش
 بر آید در آن خانه و مضرش و مضرش
 راجه در مایری یافت و آنرا بیاوری
 الهام چنانچه نام نهاده نرز و جواهر
 در گرفت نیایش نگاه کرده آمد در او ان
 حرق عادات و کرامات از او بر گذارند
 کا بهار لازم سلیمان کز رالی چون برین
 دیار چیره دستی یافت آن پیکر او را
 انداختند سوخت و پس در دریا
 شور بنگها بست افکند آب نرفت
 باز بر آورده در آنجا گذاشت اینست
 عبارت امین اکبری در ذکر مویا و دیو
 پس ازین مبرهن است که مندرکجا
 از بود و تاز نیست و او را مذکور قبل از
 گذشتن دو هزار چهار صد سال و مگر
 تقریباً با قهای صوبه بار و گیاهی بود
 وجود آمده مضرش و مضرش و مضرش
 شدند حیرانم از مضرش و مضرش و مضرش
 عین دیداری پندارند و از علم فارسی
 هم خبری ندارند اعتراض درین مگر
 فرشتگان نمر و اند و نزن و بیشتر
 فرشتگان مرد و عورت اند آنها را دیوتا
 و دیوی می گویند - جواب به اگر درین
 مسلمانان نمر و اند نه عورت پس گفتند
 خواهند بود و مضرش است که هیچ نادان
 بدتر از دم وید و مضرش چنان ثابت
 است که دیوتا تا نفوس مجرده اند که
 حکما عقول گویند و حکما عقل اول را آدم
 معنوی گفته پس با مصلح شایسته دیوتا
 و دیوی مراد مبرهن است چنانچه مضرش
 که بعد عربی شمس مونس سماعی گفته اند
 و لفظ مونس یاد میکنند پس ازین
 لازم نمی آید که شمس عورت باشد

همچنین مراد از دیوتا است
 این و دیوی مراد از شکیلی است
 است چنانچه مضرش و مضرش و مضرش
 مراد دارند در ملک شمس که در عقول
 سراج الفید از و عقل در آن ملک
 لهذا این ملک را مکرر مضرش و مضرش
 ماین که مضرش و مضرش و مضرش
 اعتراض ۱۵ - زمان نمودن مضرش
 کسی بد ختران طامعان که مضرش و مضرش
 و پیدایش یکس دیو نرو جیت گرسن
 آن دختر راجه شیب و صحبت مای
 به عورت سپران او که مضرش و مضرش
 راجه پانز و دو و دو و دو و دو و دو
 از دیوتا و دیوتا و دیوتا و دیوتا
 پانز و دو و دو و دو و دو و دو
 فقره این حکایت شمس چنانی کرده مگر
 نمیدانند که از عبادت شمس سراج
 نمی شود که راجه شیب مای مضرش و مضرش
 نموده چه اگر چنین بودی بگارت او
 زایل شد و آزار کل کشیدی پس
 نه ماه طفل را میدید که حال او از گشت
 صاف یافت می شود که بگارت او زایل
 شده و جهان زمان طفلک صلیب
 در هم مایر ظهور آمد و در طرفه العین
 شده بعبادت الهی سراج مضرش و مضرش
 مضرش علم نمید و صاحب سراج
 گشت پس ظهور مبرهن از خود از
 پراش مبرهنی است اگر چه مضرش و مضرش
 صورت پرست وجود همچو امراض
 می نماید اما چنانکه ظهور حضرت
 و دیگر حضرات مانند حضرت آدم چنانچه
 این معنی هم از قدرت الهی بعثت
 در علم تاریخ عرب مندرج که از نطن
 هم مضرش و مضرش و مضرش
 حکایات مبرهن مضرش و مضرش

سایگنا بان مشرب قدیم نبود را
 قتل کرده بنا لقب و کتبه و زبان
 گذاشت و بعدش سلطان محمود لوی
 بار با تخت و تاج نموده مال و اسباب
 مردم و سزای کتبه شریفی ببرد و بپزند
 همی تپور گورگان برین دیار آخت آورده
 تمام ملک با نیماج و دران نمود و حکم
 قضا مشال بر قتل عام بلاد هندوستان
 جاری نمود و خصوص بر سر دیوار هزاران
 جان بیگنا جان نمود و در در و در و در
 انداخت مگر هزاران شکر و سپاس است
 که بحایت از دی سوز این دهرم پاک
 آفتاب مشال آفاق گیر است و کرد و کرد
 مردم بدین دن و کیش موجود اندک خاک
 در هندوستان سینه کرده و در متجاوزانند
 و با وصف دستبرد و مخالفان دن مخفوق
 مانده پس بقول مقررش من ساخته خدا
 همین آچر که بدین محدی تا حال چنین
 ترسیده و خطایان که عقیده ایشان
 هم بدین نمود و پیوند زبانه از بیست
 کرد و باشد بقول استاد لفظ
 سوز آن ابر رحمت در نشان است
 میروم بیجا نه با مهر و نشان است
 سبحان الله چه فصاحت عبارت و بلاغت
 مضمون شاسته است که اکنون در
 جرمن که از سالک یورپ است
 هم روح عام یافته و رونق تمام گرفته
 و علماء اکابر و ملک مشال که سر آمد فضیلتی
 نامدار آن سرزمین میباشد در ترجمه
 برگسید پیشوای سید که برگسید خبرهای
 داشت از سید پیش عالم سید بود و
 هنوز در عالم عالم است و کاتبی
 محض بر تو سید پیشی است و روح پر بار
 فصیح تر از شاسته است و در اصل
 در روح و درین هنوز و در زبان سوز

ست همچنان با کلمات در ستایش
 شاسته خصوص در کتب و تصانیف
 و محققانه نگاشته که علمای یورپ را
 بر مصنف مسطور اقرار است
 اعتراض ۱۸ - بید از زبان برهما
 گویند و گاهی از بیاس و دیو در است
 نمیشود که بید سید و ان کلام کیت
 و از که ایشان رسیده اگر گویند کلام
 الهیت و از برهما رسیده معلوم
 نیست که برهما در اصل وجود دارد یا
 صرف خیال هندی بزرگان شناس
 اگر مقررش را وجود برهما شناست باز
 کسی بی پروا که به نسبت برهما کرده نیز
 باطل و عیبش خواهد بود و بدانکه بید کلام
 الهیت و قدیم چنانکه واجب الوجود
 قدیم است کلام او هم قدیم باید بود که ان
 بیت است چون در آغاز آفرینش
 برهما وجود آمد بید بر او منکشف است
 و از برهما به منو که از فرما سزایان تخت
 رسید و از ور کبشیران قدسی نژاد
 و بیاس دیو منقاین بید استنباط
 نموده جدا جدا منقسم چهار جده نمود
 فانتقی و آنکه مقررش از احوال سری
 کرشن جی مهاراج می گوید جای عورا
 که از دریافت حال کار کرد آن و سید
 نجات هزارا مجوه و اعجاز بد یافت
 میسند مثل بر دشتن کوه که ان گورد
 بسز گشت کویکت چند روز در عمر
 به جمال و عاجز نمودن مار زهر بار را که
 کالی نام داشت و نابود نمودن بسا
 عفریتان خونخوار و بنا نمودن شهر
 در وسط دریای شور و کیش و برسانید
 ساکنان شهر متبر را بهمان شش در حالت
 خواب در دیوار کاو زنده کردن فرزند
 مرده است و خوش

سکه بنار بر او بجز آن سوز را
 ازوشان صادر و آنکه مقررش
 که را بده نام عورت بیگانه را که نمود
 زنده بود زن خود کرد و سید
 بختن و باغ پیور و لبین خیال
 است و در روح محض حیرت را بید
 بر کبر بهان نام از ساکنان برچ است
 و والدین را بید نسبت آن بیجا
 کرده بود و در چنانچه در بریم دیورن پورا
 و اگر سگتای این معنی درج است
 حسب روح دهرم شاسته سواد
 او شان بجناب مقدس شده بود
 و آنکه مشهور است که جناب سری کرشن
 مهاراج با کولی در سید این سبابت
 فرمودندی چنین نیست بلکه کلام بید
 بتاریک است چنانچه در خیال تا مینی او
 سید بروشان نازل شده معنی آن
 ظاهر از کولی امر از عورت نیست
 بلکه معنی کولی تا شری بید است پس
 جناب مقدس شان به مطالع شری
 با بید بر وقت تو چه شرف سیدول
 میشدند و نه به عورت که در نزد عوام مشهور
 است و چنانچه معنی عبارت اینک است
 همین است که اعتراض ۱۰ - و قتی
 ان می میرد و سبایان مجرای که
 دهر مجرای هم گویند روح اور از
 مجرای می براند و او موافق اعجاز
 سز امید بده جواب ازین
 چگونه اعتراض بید است و لازم
 آید و نه معلوم که چه اعتراض است
 چگونه کردن لازم است و آنکه از
 شاسته را در مشد افنای عالم می گویند
 باید دانست که حکما و شاسته را
 عالم قدیم است لکن زمانی چنان
 فلسفه را همین مذنب است و برین

که حاصل عالم قیوم است و صفات او عبارت
 است از آنرا که از آنرا چهار وجهی در هر یک از این
 و بر قیامت که هر یک از اینها بر زبان
 نامند بلا تعانی قابل اندر آن عرض
 آنست که هر که می گوید که در حق منزه است
 و میگوید که از او چیزی نیست منکنند و
 خدا را نمی دانند و از آن حاجات میخواهند
 پس جانداران را بر سرش بیجان کردن
 معقالت به جواب فرق نبودید و
 عرق پرستش خدای کتبی است
 روپ یعنی در هر سستی ظهور است و
 بی وجودی از آن خالی نباشد که در
 وجودی عبارت ازین است و دیگر
 روپ یعنی برتر از همه موجودات و در
 الورا و در حالت اول پرستش هر
 پاک و منزه صفات از روی باشد درست
 است و بر تو صفات او بر جانمیان و
 عارفان این عالمی مقام عاقل و عقل
 معقول بگویند پس فرق نبود از سنگ
 مراد نمیدارند چنانچه مقرر شد دانسته بگذارد
 معلوم نیست بی غیرند و بتو حید حقیقی
 قابل اندر بقول است سرین از ناله
 و در نیست به یک چشم و گوش را این نور
 نیست به تن ز جان و جان زن مستور
 نیست به یک کس را دیدندست و نیست
 به اسلامیه هم از من بدستوده از هزار
 خالقاه و مرقدر کردن بجز سنگ و چمن
 خاک است حاجات میخواهند و آن هم
 بیجان اند و خانه که را از سنگ خود
 و حیرت سود در دست از صد افر سنگ
 سجده کنند و خانه خدا گویند و نمیدانند
 که خدا محدود نیست پس اگر از فاصد
 بر آفرید سنگ سجده لبنگ کردن که در
 آنست که نزد خدا قبول و در خلق عباد
 در آنست که در آن قریب تر سنگ

زاده مقبول و در حق تمامیت خود
 نیست بقول به هر چه همانند همانند
 نیک بعد از قبول سوای در عرض
 دیگر مقرر می نویسد که سیارات را این
 تاثیر در عالم نیست که نیست و این
 بهر ذرات و ازین ثابت می شود که چنانکه
 مقرر شد از زمین اصلی خود غیر نیست و سبب
 خامی مذکور از و برگشت همچنین از علوم
 دیگر هم خبری ندارد چه اگر در هر ذره
 بر علم که از حق خلقتی سیارات را مقرر عالم
 دانستند بگویند که فرستش عالم و فیما بر هر
 آنست و سعد و محسن ظاهر تر پس
 قول این محسن را می و اثر ضمای و دیگر
 صاحب و بستان می گویند که بزرگوار
 کعبه بود یک ماه بنایت نیکو بوده بنابر
 اخبار مقرر گفتند که بعضی مکان مرفوع
 رفته تا زبان نگاشته گویند که بجز
 بیاکل سبدرامی پرست چنانچه بخواه
 که بیاکل کیوان است و از زمان اباد
 مانده بر جا گذاشت و بیکل دیگر که
 گویند که در شکست و بردا و دیگر زهره
 بر بنات محراب مساجد ساخته اند
 لاجرم محراب مساجد همان بیکر زهره است
 و تعظیم روز جمعه هم برین دال است و در
 مدینه اگر رسول الله مدفون است بیک ماه
 بود بنابرین او را مدینه میگوشند پس
 مقرر شد را باید که کتابستان کرد خواندن
 آن چندان بکار نیست رجوع کند و
 ما سیارگان را خدا نمیکویم که شکر کلام
 آید بلکه اجرام علوی را مقرر باذن الله تعالی
 میداریم کسی را که کمتر بر تو عقل باشد
 دانند که خیر است و صدقه کردن گناه نیست
 شاید که در بنده همان چنین است
 ۴۳ - بدین بند و آن نیست و شرح خدا
 میزند که آنرا اوتار خوانند یعنی زنگن و

دو هم سنگ و آهن نیست و چنانکه
 جواب این سخن او گفتند مقبول
 باطل است چه پیشتر ذکر کرده که
 غنی ای بید آن ذات حق واحد است
 و واجب و علت العاقل عالم است و محیط
 زنگن و سنگ صرف اعتبار در بیدانست
 شاکر که علم تصوف است کرده اند و سوانق
 ان علم علت و معلول یکیت و حیوان
 بوحدت قائل اند که حق شیئی از او خالی
 ندانند و عالم صورت حق و حق روح
 عالم می شناسند بقول است آن روح
 مجرد که خلق بدان است به کی است
 آید و بار خاگ و وطن است این چرخ
 فلک با من هر جرم که هست بگردش
 در آن است که جای من است چه پس
 خیال باید کرد که یک با من وحدت
 قابل باشند ظهور و در خدا یا زاده از
 بگویند آری که سخن شناسند و در
 اینجا است و آنرا از بیت و چهار اوتار
 مذکور بنود شاره است بیشتر اینها
 اند که ایند چون بر می موجود را بر روی
 از فروغ قدرت اندازد و شکر نیردی
 بشد و این چنین نفوس کامل را اوتار
 و سید بنات میداریم چنانچه پیشتر
 یافت به اعتراض به آنکه
 مقرر می گوید که با تا تک تعریف
 کرد چنانچه در جنم سگهی گفت است که
 یا حج محمد بهت اجابین و نیز گفته
 بیلانم خدا و او جانم رسول و شیخ
 کلمه پاره ای تا کجا جوهر گاه پوسن قبول
 پس باید که سنگمان او بدل کلمه
 و نیز از زبان گویند سنگ شکر علوی
 میشود و جواب کلام مقرر بر آن
 لا علی است که این کلام فرموده با
 نیست بلکه وقتیکه او شان بسپارفتند

و با قاضیان آنچه بحث شد این کلام
از طرفت بیرون است بیخ محمد بگفت
ایمان - بمان نام خدا و دو جان نام رسول
تجارت کله بیره در ناگوار گوییم قبول
و جواب از طرفت گور و ناگت صاحب
این است که محمد بگفت نماند و تا
روی او راه و بیرون عقل در آید بولین
بیت در روغ که کین محمد بگوئی کلمه بیت
پروردگار بیدگور و انسا جو پر ایت بوی
نام در گور و قبول و سوچون پاوی
مولی و پس باید دانست که درین کلام
گور و ناگت صاحب انکار پیغمبر و کافر بود
قرار بر بیدین پیوند کرده است بکنان
گور و کوبند سنگ پرستش کالی که معنی حق
قیوم است کرده و آنکه از دیوی دعا
خواسته دیوی مراد از قدرت حق است
عبارت قدرت حق شرک و ذوات او
لازم نمی آید بلکه شرک در غیب مقرر است
به اعتراف عقل که در غیب پیوندان
فرقه بشما را اندر فرقه کلان از ایشان
پیروان شناسش شاستر اند و درین شناسش
شاستر از صل رسول و سائل و دیگر اختلاف
است با وجود این پیوندان شناسش
حق میباید این سخن نزد عقل محال
است و مثل بیدان شاستر
مخرج بیاس بگیمت و نزد ایشان
خدا بیخ موجود نیست و در میان شاستر
حق تعالی را خالق نمیدانند بلکه پدیدار
عالم میگویند سوم نیاشاستر و انان
صدالی استر ادبی استها و قاعل حقیقی نمی
چهارم استیک شاستر و این در انصالح
موافق نیاشاستر آنچه شاستر
که نیاشاستر یعنی شناسند بلکه پدیدار
هر چیز از بکرگی میگویند و شناسش با عقل

شاستر و این اکثر موافق شناسش است
و سواهی این شناسشاستر دیگر اند
یکه همین دوم بود سوم ناشناس
و در هر یک شاستر هر یک بنا بر علوم شاستر
اختلاف کلیت است و جواب باید
دانست بنا بر علوم شاستر بر دو امر است
یکه ذکر واجب وجود و ذکر ذاتش بیدان
و وجودش را نهایتی نیست دوم مشابهت
بید که کلام الهی و قدیم است پس در
دعا شش شاستر اصلا اختلاف
نیست بلکه اختلاف در عقل مقرر است
چنانچه میگویم که مطابق بیدان شاستر
عالم از بریم و اما که مراد از حضرت ایزد
بی جهان قدرت الهیت بود و آمده
و بر تو ذوات پاک آورده میان شاستر
که ذکر از اعمال است مراد صاحبان این
شاستر این نیست که خدا را مطلق دانند
بلکه این عدل وجود او بپای تحقیق سازند
اند و گویند که هر چه سعادت و کوهست
بالتان برسد نتیجه اعمال او است
صاحبان نیاشاستر هم آفرینش
عالم از واجب الوجود گویند و عالم را
قدیم زمانی شناسند و اینکه مقرر می
گوید که بقول صاحبان نیاشاستر
خدا بقدرتی آفرید خود و خلق می گرد
و بر مردم کتاب میرساند چنانکه مقرر است
چون در هیچ کتاب این شاستر این چنین
ذکر نیست در هیچین در سانس شاستر
پیدایش از برتری و پوی گشته اند و مراد
از پوی که واجب الوجود از برتری طبعیست
کلیت پس مدعا هر شاستر یک است
صرف تفاوت در اصطلاحات است
کسی را که از اصطلاحات شاستر خبر باشد
این سخن بر او مشتبه نخواهد بود
اعتراف حق ۱۲ - آنکه مقرر میگرد

که اگر غیب پیوند از خداست باید که
لطف خدا عام باشد پس از چه رو
سند و ان مردم مسلمانان خود میگردند
بدرهم خود نمی آرند بر خلاف مسلمانان
جواب پیوند و هم خود را پاکترین خدا
فراموشی می دانند و ازین وجه از
غیب دیگر بگزاره برتری میخواهند
اگر کسی سند و اعمال خلاف حکم پروردگار
کند او را پاک می شناسند چه جا و ایکن پروردگار
مسلمانان و غیره را بخود راه دهند و آنکه
از عام بودن لطف باری کلام او است
من از مقرر می پرسیم که اگر از لطف مراد
فیض بخشش و دولت دنیاوی و
رزق رسانی مراد است بر آینه عام
است مخصوص پیوندان نیست و
اگر از لطف او خدا شناسی مراد است
که هر عام نمی باشد بلکه موقوف بر اعمال
یعنی بزرگواری است و محنت بسیار در
لذات دنیاوی که در شاستر بیان آن
نموده اند و مقرر را قیاس باید که
مذهبی از خدا می باشد حفاظت و تری
او هم غرض است و مردم آید بر
کلیه خیال نمیکند که بگردد و بپای
تعدی و ترغیب خاص غیب است خود
آمیزند و آنرا تری مذیب خود خیال
بلا از مذیب و دیگر مقرر میگردند
که نیروی شخصی است و بگفته و البته
بودن آن خاص است و دیگر بگردد و بپای
بیدان ثابت است اگر مذیب پیوند از
خداست لهذا بر پیدایش خدا مقرر
اعتراف حق ۱۳ - آنکه مقرر میگرد
کدین سند و ان مردم مقرر میگردند
بزرگان اختیار کرده اند و جواب
من از مقرر می پرسیم که درین پاک
سند و ان بزرگواری مسلمانان از خداست

بستند از آنجا که در آنجا که کبریا از
 در کلام شام و در طهر الین تبحر که نگاه
 میفرمودند در حوض شید و اللذالفر ما تروبان
 محتاجی است خاص و ازین رو نیاید
 بیرون نماند و ایستادش بر شمرند که تا
 بین باید گمانی در افتند عامه کمال لغوی
 در احضار این چند نور از آینه ای کوچکی کنند
 و بر نیایش کر زبان بنواره کشایند اگر نبرد
 آنچه از سید سوره و آتش مس حر از یاد
 یعنی در سوره اشمس خدا صفت آفتاب
 می کند به اختر اصل ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
 بندوان نایابی بدو قسم است یکی حقیقی
 و دوم حکمی حقیقی مثل بول و بر از و غیره
 که اگر بدن انسان و پارچه و غیره از آن ناپاک
 شود ناپاک ماییدن و برایشستن در روز
 و حکم آن که اگر انسان صبح از خواب بیدار
 شود و نما عمل نکند عبادت او جایز نیست
 و یکسرم نایابی در دین اینها دیگر است
 که اگر کسی ناپاک شود یا مرتکب گناه کبیره و
 یا مرده یا بدن سوزد یا پارچه او سوس شود
 تمام بدن و پارچه ناپاک شود علی بن ابی طالب
 و کسی میبندونان بخورد سوای ریه و بیوی
 و کبیر کسی پارچه در بدن ندارد اگر بر او تحقیقی
 و تمام بیاید اگر کسی پارچه نازد او در روز
 او در دست شود پس باید دید که دستار
 چادر و دیگر پارچه است یا نایاب است مرده
 نازد بدن زهر سیاه شود و بیوی که در زمین
 عیب است و در دم مخرج کجاست هم در آن
 حاست اگر از زمین بولی و غیره برواقت
 نسبت به اجرات متعادل زاده نمیرسد
 چه اگر در زمین نرسد یک عیب باشد یا کبریا
 چه عیب است در دهرم یا نرسد نایابی
 بدو قسم است یکی حقیقی و دیگری باطنی
 و در وقت عبادت عبادت نرسد نایابی

مایدون بدستند و با بعد از آن در برابر
 نمودن و غیره این هر دو طرف حکم است
 یعنی یک شمشیر برین عمل نمودن در حقیقت
 است و آنکه سوزن در ذکر و سوزنی دیگر
 دلیل بر تبحری است چو بر زمین را
 و شب و سوزنی است عابث است آن
 ریه و بیوی مثل دیگر با عیانت مشهوره میشود
 و بوقت خوردن در با بوقت عبادت
 و بیوی دیگر کبریا بندید در ازها از آب
 شسته میگردند پس اختر اصل ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
 در اختر اصل ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
 حج گوید نمودن فرعون است و در مرتب
 بندوان جای متعلقه اند که سوای خدا
 عبادت و زیارت دیگران در آن میکنند
 جواب است بنود خداوند عالم بالا
 و محیط بر مکان می دانند و جای که قدرت
 الهی افزون یافته معابد شمارند بر خلافت
 دین اسلامیه که حضرت پروردگار را می
 و طین دانند و برای ذات صمدی مکانی
 که از آخانه کعبه گویند قرار داده میگویند که
 اگر مسلمانان برای خدا مکان واحد بنمایند
 پس چو بر جهت سجده کردن جایز می
 دانند به اختر اصل ۳۸ - ۳۹ - ۴۰
 بدین بندوان از و کلات و سگ است
 تمام قوه نایاب می شود **جواب**
 در ریه سب اولی بنود چون ایام متعده
 نویسد و عیانت را سوتنگ قرار داده اند
 لهذا عبادت روزمره بموجب حکم
 شش ستر در آن روزها منع است بلکه کلام
 یا نامت در آن روزها باید نمود این حکم صرف
 برای اوله تان آفریده برای قوم جناب که
 مستحق است در مردم دیگر و فایده آن
 اینست که خوردن و این حد مسلمانان هم
 است که چند روز از خانه جدا نیست
 خوردن روا نیست پس کلام معترض

فصل است به اختر اصل ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
 بندوان بوقت از دواج آتش کبریا
 بنید استند که از کوبای عقی بیجان در میان
 جهان بکار خواهد کشود **جواب**
 این سخن مستخرج منقول است
 چه که در میان شادی نبود چند کس
 گواه می باشد چنانکه در حدیث
 از دواج بسیاری مردمان در روز خود
 جمع می شوند و سوای آنجا که
 اشخاص گواه خاص اندکی برواقت
 دوم شدت عبادت خوان و سید مستخرج
 شش کس و همچنین از اولین در کبریا
 بیچند کس می باشد و آتش کبریا
 برای هر روز نوشته اند به اختر اصل
 ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ بنویسد بنویسد
 نسبت بر زمین را هر کس قسم حرام و کبریا
 و بیوی دوم قسم حرام است و سوز
 را هر کس حال **جواب** و برید
 حرمت شراب آورده و در سوزنی کربانی
 در هر شاستر بیوست حرمت شراب
 بدرجه انحصار نوشته اند و نوشیدن
 شراب خوردن بیدین می شود و هیچ
 کفاره یعنی برانجیت نماز خوردن شراب
 نیست و هیچ گناه زبانه از شراب
 خوردن نباشد که از نماز یا تک لغوی گناهان
 عظیم است چون در زمین بخورد و شرب
 ایشان قسم از هر که آنرا نکند خوانند
 عموماً خلافت و مشرب بنود برای
 اجلا که حکم شنیدن بید و خواندن
 آن با ایشان نیست مباح و در هر
 شاستر خصوص بید بر حرمت شراب
 احکام بتاکید تمام صادر اند به اختر اصل
 ۴۴ - ۴۵ در دین بنود شرافت با نکال
 نیست چنانچه بر زمین هر کس که نکند
 دیگر اقوام مانند و کیش و سواد در فصل

جواب لطیف بر سنان برینو و یار
 است که کشتن برین کوه اگر عمل نیک
 مقدم بر نوم است پناخ و درستی است
 باکوت آوره و سیمان از مقبول کشته
 است سه ذالی رقم نهایی - بکت کوی
 سوچی - پس اعتراض مترش نیست
 و چون **اختصاص ۳۸**
 سندان برزگان خود جدا میکنند و
 عبادت بدگیران نمودن جایز دارند و
 این شرکت **جواب** سپردود
 نسبت به سیده فطیحه است که پیش در
 با ویر کمان کی نیم و دوام سیده عبادت
 در صورت جناب باری باری می آید پس
 مشک است که مراد است بگذران نشانی
 که سترش فریاد کسی که درون آدم بغیر
 با یکی گرفت است **جواب** تقبل کن
 ایشان حضرت آفرید کار چون آدم را
 آفرید و بلا یکدست که سید کسب مروت
 عزرا زیل که مغرب بارگاه باری بود و
 او است که ترا بر ملایک بود سجده کتاخت
 کند و در راه و نگاه و سبوت بازگشت
 پس ازین ثابت و میرین شد که مسلمانان
 بیروی بر عقیده عزرا زیل میکنند و
 وقت از برای می فرمایند **اختصاص ۳۹**
 قسم کردن بجز نام خدا شرک است
 و سندان بنام مختلف الاشیا میکنند
جواب اگر قسم بنام دیگر شکر است
 پس در قرآن شما که خدا اکثر قسم بنام
 سها و رض و ماه و آفتاب و صبح و شام
 کرده است و نیز بنام صاحب نام کعبه
 و غیره کرده است چنان خواهد بود
اختصاص ۴۰ - سندان
 هم در آن نماز بر کلام گنیش می گیرند و نام
 خدا بر زبان می آرند **جواب**
 او بدست که چون بارگاه شاهی

مشترک شوند عسک
 بارگاه و توسل بفرستند بارگاه خدا که
 سلطان استقامت و حاکم انما کین است
 چنان بی توسل و واسطه مقربان حضرت
 آن عبادت ایشان قبول شود
قول خواهی که چون راه دوی شاهی
 به نشانی شاه را که نشانی به **اختصاص ۴۱**
 آنکه نبود بر تاج سندان باو
 عم صرف گردید پس نمودیم و ختر مامون باطل
 و کن میگردد **جواب** اگر حیدر اطراف
 و کن میکنند اما عبادت ستر نیست بلکه در
 شاستر تا جائز و اگر گوئی با یکی است
 بدهرم شاستر جائز نیست مگر رواج ملک
اختصاص ۴۲ - در وی سبیره
 سری کوشن چهار راج پنج شوهر ساخته
جواب در وی سبیره
 کوشن چهار راج نبوده بلکه از خاندان او
 ایشان بود آن علاحد و ختر از او
 و سبیره در شیت دس بود چنانچه در مهاباد
 ذکر است پس بقی مقرض مضمون
 صادق می آید چه خوش گفت است
 سعدی در نهیخا **الا یا ایها الشافی**
 اور کاس و ناولها **اختصاص ۴۳**
۴۳ - سندان اول برده بود با
 سری رام چند جی بنام آورده اینچنین
 است **جواب** سندان است
 در شده بود سایه آن بصورت سندان
 بود که راون برده چنانچه شایع را ماین
 این معنی را شرح و بیان فرموده و هم در کوم
 پوران به او تر کنند و ادبیا تم را ماین از
 صاف ذکر است **جواب** برای همین وقتیکه
 بلاکت راون حضرت لنگا سندان آورده اند
 زمان دادند که اگر عفت نراست و در شش
 در شود باز آبی و همچنان گشت است
 سبیری بران بود که سندان اصلی از آنش

بر روی فل بنام در شود اگر مقرض نوید که
 بنامد و در پیوسته نام جنبی سندان
 از خانه کشیده **جواب** آنکه
 از عمر سار بر وقت **اختصاص ۴۴**
 بود او شایع بارگاه الهی حاصل شد
 و در آن هزار سال ترک سندان مقصری
 اندیشی بود و چون در دعوت که در حاکم
 جناب ایشان جایز نمی نمودن
 بر رویای شور در عرض نمودند
 بعد چهار روز و نمودن فرزند کسی در
 حیات والدین در ملک ایشان و
 یکی مردن فرزند کسی در زمین و زنده
 کردن سندان همچنان دوباره حیات کردن
 لشکر مقبول را در جنگ لنگا کرد را ماین
 ذکر است در شیت آید چه حرف از کلام
 کور باطنان سباده دست کار باکان را
 قیاس از خود مگر **اختصاص ۴۵**
 کوشن - رهی رفات یافت و سبیت
 داشت آنها در قحط از وقت نداشتند
 و برای تحصیل علم نزد گری
 کسی موصوف ایشان را که گاه فرستاد
 که گاو و گوسفند و آهوار و خوراک گاو را
 گشته خورند و پیش استاد خود آید
 گفتند که گاو را شیر خورده ازین
 پر هم گشت یعنی نبات رسیدند **جواب**
 باید داشت که در هرم شاستر کشتن
 و بیجان نمودن جانداران کلی سبوت
 چنانچه از سری مت باکوت و دیگر
 صاف ظاهر است و اینک از در هر شاستر
 یا نمده می شود که را چنان پسین
 اسپ و گاو و غیره حیوانات بعد از
 چنانچه قربانی اسپ را استومید میکنند
 و قربانی گاو را گاو مید و قربانی آدم
 نمید پس چون این سخن از صاحبان علم
 شاستر در یافت کرده شد تحقیق

که کفر در دهرم شایسته آوده است که هر دو
 از کشتن حیوانات تا اولی است برقع
 صفات بهایم کرد و وجود انسان باشد
 چنانچه از کشتن بید و گو سفند مراد است
 برقع عادت گوی و اظهار خوبی و همچنین
 قربانی که عبادت است از برقع چنان
۱۰۰۰ **اعتراف اصل کلام** - بنوعی
 با باتش دهند و مسلمانان خاک چون
 بدن انسان از خاک آفریده باید که نجاست
۱۰۰۰ **جواب** شک نیست که ترکیب بدن
 از خاکست و انجام هم بجاک انجام خواهد بود
 و فن شود خواه باتش در دهند که از آتش
 سوختن هم عاقبت خاکستر شود و بجاک
 انجام میگردد فن کردن خورد جانوران و
 مور را رسد و گنده و متعفن باشد و چون
 او را جانوران خوردند زنجار نجاست جانور
 رسد و باز بجاک می شود و از آتش
 سوختن همان مراد بزودی حاصل شود
 و از گنده بودن و متعفن شدن و خورد
 جانوران رسیدن محفوظ ماند این حسن
 است نزد انانی **۱۰۰۰** **اعتراف اصل کلام**
 تسبیح مسلمان بر یکصد دانه که نام صفاتی
 دارند باشد و سبدها از یکصد و هشت
 دانه گیرند **جواب** در دین سنو و
 نام صفاتی باری تعالی یکصد و نینز هزار
 انجامد و هشت دانه زاید بر یکصد برای
 اینکه اگر سبدها هم بشمارد آن رسد تا
 هم از یکصد کم نباشد بنظر دور بین محققان
 این دین قرار داده اند و گویند عدد حق
 یکصد و هشت اند تسبیح سنو هم حق است
۱۰۰۰ **اعتراف اصل کلام** - در این
 منقول است که جناب سیری رام چند
 به سوپیا نموا خواهر را در آن که پیش شان
 آمده بود و در فریفته جمال شده می خواست
 که او شان را بگنجد ای خوش آرزو و خوش

لاسر می بکسین شادی ساخت است
 با وصف که لکس شادی سانه لبوس
 او تا ارشادید که گوهر زبان را بدو رخ
 آمیزش دید **جواب** تردیدش
 در را مان در حقیقت که او شان بزراخ فرود
 سخن در بزراخ بکذب نمیرسد بلکه برای
 لغفتن خاطر است که کثرت کلام
 در آن نباشد و از را مان ظاهر که بجز یکبار
 مسطور جناب ایشان گایه یکس بزراخ
 نظر نمودند و در اخلاق ناصری که کتاب
 تصنیف تحقیق طوسی مجتهد کین اما
 است منقول است که امیرالمؤمنین بزراخ
 دوست بودند این در چه که اصحاب دیگر
 بر ایشان اعتراض می کردی و عیب میگفتند
 و سپیدان در کتاب دیگر آمده که پیش حضرت
 رسالت سیره زنی آمده گفت که کدام عمل
 توان رفت رسول گفت که پیر نیست
 نیرود و بزنی دیگر گفت که در چشم شورت
 سفیدی دیدم آن زن غضبناک شد
 و چون شوهر را دید درست نبود **۱۰۰۰**
اعتراف اصل کلام - بنوعی خوردن
 در ظروف سفالین بجز یکبار بار دیگر جایز
 نه الگار در ظروف روئین را مثل سفالین
 ندارند اینچنین باعث است **۱۰۰۰** **جواب**
 خاصه ظروف روئین و سفالین چنانست
 که نفوذ شئی که در و انداخته شود می کشد سر
 در دین سنو بدین دلیل که نفوذ لقمه غذا
 که بعد از خوردن باقی بماند میکشد و باه
 در آن خوردن جایز نباشد و این دلیل
 کمال احتیاط و پرهیزگاریست بر خلاف
 در مسلمانان که پس بماند غذا بجای ماند
 دیگر جایز دانند و از آن که ایهت نمیرند
 پس هر که ابوی از انسانیت و لطافت
 فهمی باشد بماند که عقل اقتضا میکند
 در منع خوردن در ظروف روئین

سنو بود برای آنست که در علم سیرا مقرر است
 که غلظت نامرئی باشد که چون از آن
 که از زهر است بر من مقرر کرده اند
 از آنکه در سیدیند و من را چیزی نام مقرر
 کرده لهذا سنو در ظروف شئی خورد و
 نوش جایز ندارند **۱۰۰۰** **اعتراف اصل کلام**
 سنو و سجده پیشه کنند و صورت سیرا
 را عبادت دانند و عبادت خدا نمی آید
۱۰۰۰ **جواب** اعتراف من مقرر است بر این
 او که بوسی صحبت کنند سجده نشینند و خیال
 باطل است زیرا که مسلمانان هم خدا را
 سجده نمیکنند بلکه بجانب خانه کعبه که آن هم
 از سنگ است و شبیه و صورتی دارد و اگر
 سجده خدا می بود منحصر و مقید بکسب
 نمی شد بلکه بر جانب سمت جهت عبادت
 خدا بیل می آوردی و سجده می کردی شخص
 پر تو از عقل دارد و اندک سنگ خدا خانه
 کعبه نیست و در مذات باری تعالی کلیم
 و محدود است و اول تشبیه تشبیه تنهال
 رو خدا و دلیل و سر نام صاحب طیار
 کنند و آن نیازی آید **۱۰۰۰** **اعتراف اصل کلام**
۱۰۰۰ **جواب** - بنوعی از انوار ایزد چون
 دانند و عبادت آن کنند **جواب**
 در قرآن مسلمانان آمده که بر کوه طور دیدار
 خدا حضرت موسی به صورت آتش روی
 پس ثابت شد که نور خدا آتش است
 و بقول مسطور قطره از مسلمانان را باستی
 که باشد و زنی با هم گامی بر کلام خدا لازم
 آید **۱۰۰۰** **اعتراف اصل کلام** - بنوعی
 به تاسخ آن و این راست نباشد
۱۰۰۰ **جواب** - باید دانست که سیدنا
 از اصحابت مسایل حکیمه و تحقیق حق
 باست موقوف است بر تسلی وافی و شرمی کانی
 که این مختصر گنجانیش ایزد ان ندارد

بند و رساله دیگر است به تحقیق و استیلا
 در تحقیق این مسأله شکر نوشتند
 بود مستخرج این معنی
 که شوق تحقیق داشته باشند چون در علم
 آن کند با سب و در علم شیطانی
 چند برکت است که از آن است که در علم
 اگر بر کسی خواست که علم را در علم آفت
 درین وقت دیگر بفرساید اما چون درین
 علم بفرساید مسلمان در خدمت وین بنود
 بی عاید زبان کشاده بنا آن بر خطه است
 و غیره بنامه بقول عیوض دهر و گویند
 از کی در بسیار و یک از هزار می نویسم
 و افسوس که تا چار قدر این بسید و درین
 کجا و این کار ازین کجا از باز هم مثل مسلمان
 معترف بشود و لازاری روان داشتیم و کلام
 ما سزا داشت تا غیر ساخته و دره گلوخ انداز
 را یاد ازین است **فصل اول**
 ملاقات این قوم بپسند حضرت
 باری **اعتراف اول** بداند که
 در کتب خود قابل اند بر ویت یعنی در یاد خدا
 بر ویت مستلزم جهت است و جهت
 جسم پس برین مسلمانان حضرت چون
 جسمانی باشد و چون جسم و جسمانی باشد
 مگر و قاتی بود این عقیده است
 یا علی که حق تعالی را جسم و جسمانی دانند
اعتراف دوم پوشیده میا که این
 بی بود و دیده بدون خدا اقرار دارند
 که آن خالی از اقرار جسم نیست و هم در
 کتب حدیث در آمده که اول بهشت را هر
 چه در یاد خدا حاصل آید و نیز از این
 خیرت طبعه الامم بیدی از بعین صبا حا
 یعنی خیر کردم گل آدم را بدست خود چینی
 روزه پس معنی مشو عاید یافته می شود و نیز
 در حدیث آمده که هر چه نوری آید در این عالم
 از آن نور است که در دست راست است

یا لیسد انان مسلمان بوجود و باز دوست
 چپ بر او گذاشت از و کافر لیکه بود
 بگویند چون حضرت رسالت پناه به پناه
 شتافت بر فاصله دو گمان که آن را قایل
 خودت نشسته سخنان با حضرت باری کرده
 ازین حدی و جهت که از سب خاصه جسم است
 در ذات الهی یافته می شود و در دست راست
 پرده بر آید نیم سینه به پیغمبر داد و قاضی
 در انگشتش بود و روایت کنند که چون آن
 آدم را بیا فرید دست خود برد و نموده فرمود
 که ازین دو هر که خواهی گیر آدم دست راست
 گرفت و دید که در صورت آدم و در پیشش
 نبود و عمر بر یک نوشته بر که را عقل العباد
 بین باشد ازین که امم کفر ای بیشتر است
 که واجب را چون ممکن می شمارند و می دانند
 که دست و پا از آنار حیوانیت است و عفا
 قدوسیت **اعتراف اول** حق سوهم جامع
 متکلمین اهل اسلام اعتقاد آن دارند که
 صفات حضرت آن زاید بر ذات اند ما
 قسمت سرای تقدس را با لای شکره امکان
 و اینها بید و گوهر بکتار را چون تا بینایان کور
 باطن کجافت ریزه می سرانید بر ابطالی
 این معنی فتح بدلیل حکمی می پردازم که اگر در عفا
 حضرت باری زاید بر ذات بودی بر آید
 ممکن شدی چه بر چه غیر ذات واجب است
 ممکن است و ممکن نیست که محتاج بسوی غیر
 باشد پس صفات باری هم محتاج خواهند بود
 و آن غیر با ذات واجب است یا غیر ذات اگر غیر
 ذات اوست لازم آید که واجب در صفات
 خود محتاج بغير باشد و اگر صفات
 محتاج ذات اند لا محاله پیدا شده باشند
 از پس علم و قدرت و اراده باری که از
 صفات او تعالی اند یا بعلم و قدرتش با
 یا بعلم و قدرتی دیگر که سرشته است
 می کشد و این هر دو کمال پس صفات

بر ذات بودن نیز کمال خواهد بود
اعتراف اول چهارم بداند که
 فرقه از سنت جماعت اند جنبی شامی
 و تا کنی و اصحاب صفیان و مشورکی و شیخانی
 را به پیوسته که آنهان را مجتهد خوانند و آن عقیده
 دارند که هر چه موجود است او را جای و کمال
 تا که بر از نیاست که حضرت آفریدگار عالم
 بر هر شیئی نشسته آ و پای بگری نیاید و
 چون آدم را آفرید آن خواست اینست
 آفریده بر صورتی خود ساخت اینست
 معنی خلق الانسان علی صورتی در کمال
 غنچه که در ذمب حنیفه تصنیف امام
 است نیز آمده که لابد حضرت سبحانه جبری
 باید **اعتراف اول** پنجم بر آنست که
 یکی از مشایخ کبار اسلام شنیده بی که
 کاست لبک عبارت کشیده که در زمین
 اسلامیه ذمب حنیفه که از امام دین است
 منقول است که خدا تعالی به هر کس که
 رضائی بود در از کمال و عمر سوار غیب
 جسد در مساجد سواری خمر لب در آید بعد
 مسلمانان آن فرقه کیشب جمودانه جو و کاه
 در مساجد نگاه دارند تا خمر سواری خدا
 بخورد و مرادات حاصل آید و نیز در
 ذمب امامیه گروهیست که آنرا علی ای
 گویند و آن فرقه حضرت علی را خدا دانند
 و بجز حضرت علی خدائی نه بیند از دنیا بچند
 ساکنان ممالک هونی همه ازین تفرع
 باشند و مسلمانان تمام آنرا عمر زید
 و ریشه کردن ایشان را استخوانه حواد
 بی سله میگویند که حضرت آفریدگار
 عرفه بر شتری نشسته جامه زرین در بر
 کرده بسیر عالمی در آید **اعتراف اول**
 ششم در حدیث پیغمبر آمده
 است که امت آهن هفتاد و ست
 باشند که حدیث از آن کس در قره نامی باشد

وگرنه در دو دو تاریکی فقر و ناامنی تا حال
مشخص نشود و کسی می گویند که فقر و ناامنی
سوی یک و شش و گویند که از فقر و ناامنی مراد
اصل است و این است ازین شک نیست که در فقار
و ستم حده مسلمانان بقول نیز صاحب
سفتاد و دو و حقه ضرور و بیگمان بدو بیخ
خواستن نیست خواه عقل نیک و خواه
خواه بد و دیگر فقر و ناامنی است مشخص شده
بجای بیشتر خواهد رفت کسی را که اثری
از عقل باشد بدانند که در دین مسلمانان
حقیقت است هر کس را در کجا شکر
که بقول ایشان بجای بر عقیده محض است
نه بر اعمال نیک و عقل نیک و بد کردن
یعنی ای این حدیث پیش ایشان می
بود چه بیرون لغات است از کجاست تا
بگیا + مالاک در مذنب نبود در اصل شد
بر فرزند و بیست حضرت بر اعمال است و
درین مقام دو اعتراض وارد شود اول
اینکه جزای اعمال باطل گردد و دوم بی انصاف
و غیر حضرت باری تعالی ثابت باشد
اعتراف عقل به فتنه در دین اسلامیه
مقرر است چهار امام باقی اچانه مذنب بوده
و نیز مسلمان بر چهار مذنب بر حق اند
امام شافعی و امام مالکی و امام حنبلی و امام
حنفی و قول ایشان متباین و متخالف
بگردد اند که شکی و احد مذنب امام شافعی
حرام بوده است همان در مذنب امام
مالکی حلال پس ازین ثابت شد که تا
حال حرام و حلال شیخ در دین اسلامیه
تحقیق نشده بلکه مشکوک است
اعتراف عقل به شش فقر چون بر پیغمبر
حضرت رسالت نماند قرآن اذیل میگردد
دلیل بر اثبات قرآن قول پیغمبر صاحب
پس درین دور لازم می آید در آن نزد
حکمای باطلست و اعتراف عقل به شش فقر

اسلامیه شش فقر از سبب است پیغمبر صاحب
می شمارند و این سخن است خلاصت
علم حکمت حیرت که در حدیث معلوی و
در اجرام و سایر اقسام انانیم صلا قابل
خرق و ایتام نیستند چنانچه این معنی
بسیاری از دلایل علمی و عقلی است
که در آن دین مقام طولست
اعتراف عقل و حکم میگویند که حکم
رسول الله بالاتر از افلاک که اثر الامکان
خوانند رفیه و با خدا بسختی پیوسته
نمیدانند که فلک محدود جات است
یعنی بالاتر از افلاک چیزی نیست و نیز
بنا بر آنکه منزله و معالیت گفتگو بر آن
و مجلس نمودن حقیقت بعد از عقل خود
بود و عجب تر اینست که گویند نیز صاحب
یاد سبب سوار شده از افلاک که گفته
اعتراف بر زمان آغاز عالم و آدمیان
که مسلمان بران قابل اند آنکه بر انواع
اسلامیه بر قهر شتبار دارد که آغاز آدمیان
را هفت هزار سال تقریباً شده هرگز
شایستگی عقل قبول ندارد چنانچه از سبب
فروع جهان افزون خرد و مدد گاری علوم
معتبر و خبری معتقد دانند سادات
که بنای قواعد نجوم و احکام و ارباب و
است پیدا است که در زمان پیدایش
بمسدر وسط خاصه و تقویم و اوج و
چون زرات سبب سبب در نقطه اول
حاصل بود آغاز آفرینش است چنانچه
بنای سادات در استخراج اینجهان
موقوف است و گویند چون قرآن
آنها در نقطه آخر حوت و خروج یابد در
پیدایش القلاب رود و بعد و مسدود
متناهی آنرا از بروی چهار هزار و ستم
و بیست هزار سال شمسی یافته
اند و آنرا کاتب نامند چنانچه تا حال

یک سده یک هزار و ستم کسی در
شمسی
و سفتاد و دو و هزار
وضعد و جبل و سفتاد هزار و ستم
سال از آن سپهری سفتاد
فقط و او جات و چون زرات را
الطاف متخالفند که هر چند کرده اند
تا هر کس را از روی حساب نقطه
و عقده تین با در آن زمان متباین
است حکما و عقده تین چون حکما
فرسیان بران اقرار دارند و حکما
که به تعلق اخبار تحقیقات تازه بروی
کار آورده اند از روی علم جواهری هم
ثابت نموده اند که آفرینش عالم و آغاز
آدمیان در زمان بسیار در حدیث
شده و در تصانیف شرح ابن عربی
و شرح سوادین هموی که از کبار اولیا و
اعاظم اهل کشف و وجدانند در شرح
روزهای الهی و روزهای زمالی منقولست
که هر روز زمالی خنثی هزار سالست
هر روز الهی ششصد پنجاه هزار سال است
تفائیس الفنون آورده که در تاریخ
جنانست که از ابتدای عهد آدم الی
تا این زمان که مقصد کسی است
و بیست صد و شصت و سه هزار
شهر هزار و شصت سالست و بیست
ایشان در هزار سالست و بیست
روایات و حکایات گوناگون در حدیث
آبا و قدرت الهی و در حدیث که
صحیح شده باشد و آدم بسیار
آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق
علیه السلام خبر است که پیشتر از آدم که
ماست هزار هزار آدم بوده اند شرح
عربی می فرماید که در نسبت که بعد
که هفت هزار سال باشد و قدرت دور

که در اینست گفتیم که در سید کریم اعتقاد و سید
 حکام ربانی است که کلام است یکبار
 کلمه را در سینه و در پیش خود کرده اند
 سرشار از کرم چون جرات است که سبکی
 و محبت او تا یک قبیل درشته و سبکی
 کردن همانرا ج بسیار قبیل کرده اند
 در دست بودند جواب دادم که حضرت
 اینچو جواب شد اینجا کلام از کلام ربانیت
 چه جای آن ازین ناسخ و منسوخ بود
 در احکام بی ثبات نشد که گفت من
 میدانشتم که سید بواسطت ایشان
 صادر شده عرض کردم که حضرت سید
 پیش از ایشان بوده است و حقیقت
 این حال باریکه منی یعنی کلان تر از
 این فرق که مشهوره فیضانی اندست و این
 حکایت در حق ایشان صادق و لایق گفته
 که از طب جهان نرفته گفته بستان و
 بوستان و در کوه شمشیر چو تار کجوان بود
 بر سیدم از وی که ستم کرده است کتاب
 در زمین گفت این گیاه ما که بر سیدی
 از من بود در خراسان و بلخ و ماچین
فصل ۲۰ بنی بر چند اعراض
 و بگرد اعراض اول مسلمانان
 حلال عورت جایز دارند و آن این است
 که اگر کسی ازین فرق زوجه خود را طلاق دهد
 و باز نکاحش کند نکاحش باید که عورتش
 چندی ببرد بگانه آمیزد پس سی را که بوی
 از آن ثابت است و اندک از آنچه بی شری
 است **اعراض ۲۰** - مشهورین
 مسلمانان خصوص تشیه جایز و درین
 چند قباحیت اند العاقل یکتفی بکلامه
اعراض ۲۱ - اسلامیزن عورت
 و مامون که بمنزله ماد است نکاح آرد و
 حلال شمارند و همچنان دختر مامون و
 مامون که مشهوره است به عقده کشند

و سید یعنی زن فرزندان بعد از مردن فرزندان
 حلال دارند اینچو حکم خلاف حکمت
اعراض ۲۲ - هم باید که است
 بعد رفع حاجت دست بجاک نشویند
 و همچنان بآب نجس آلوده دارند و در
 و بار بجاک مالیدن و طهارت و زردن
 استگامی دارند و این محبت ناک است
اعراض ۲۳ - فرقه مسلمانان
 یک مسوکت بچند ماه و سال نمیدانند
 و آنرا پاک شمارند و گرداگرد مردم بر
 آیند همان یک را بکار آرد پس آنچه
 است **اعراض ۲۴**
 باید دانست که سید و حکما و محققین
 تقطیع بجای نند و اقوال و تحقیقات مثال
 زبده عوام معنی سخانی و عمده رموز سخانی
 میدارند خطرات اسلامیه گرفتار حیل الهی
 اند و کسی که ازین نشان بی تحقیق بود
 او را خطاب کفر کنند و افسوس بگفتند
 دل نمیدانند چنانچه شیخ شهاب الدین
 که از فضلا کثیر در علماء زمانه این طبقه
 بوده آفرقه اسلامیه به قتل رسانیده
 و حیات که بر سر شیخ رئیس از
 این فرق نرسیده پس ثابت شد که درین
 و آیین گروه تحقیقات از علوم اعلی
 حکمت الهی پسند نیست و بوی از
 حقیقت نه در زمینان حکمای شمار بر
 اظهار ملامت نگردی **اعراض ۲۵**
 مقیدان و هر مینود آنکه اولیا بر کس
 صاحب کشف و کرامات بوده و حقیقت
 حق رسیده بخردی از تعلق و اطاعتی از
 نقیبه پیدا کرده اند آنرا بزرگ خویش
 پندارند و بر سیدین بسخانی کلام نشان
 از خواب پیدا پدیدار شوند و اسلامیه
 را که بوجدت الهی و حقیقت ناطقانه
 رسیده است کس مالک تجرید و عابج

سباج تو عیب شده اند چون
 شش تن سبیز منصور و سید
 گوناگون گرفتار کرده است بی ایمان
 رسائیده اند حالاً که مولوی سمنوی در
 مدح شمس تبریز گفته است شمس تبریز
 که در مطلق آیه نور حق است و از انوار
 حق است و ازین تحقیق گشت که در
 مخالفت کلی به عقاید مشربیت ایشان
 دارد و جمل و بیعلی را عیض طاعت و درین
 خیال کنند **اعراض ۲۶**
 دین سید و آنکه عارفان و اولیای شده
 اند و علماء و فضلا بوده همه درین طبقه
 و رسوم و سیرت یافته بر خلاف دین مسلمانان
 که اولیا ایشان و حکما و این طبقه اکثر
 شریعت محوی کار شده اند و مسلمانان
 آنرا الزام کفر داده گشته اند ازین تحقیق
 شد که شریعت مسلمانان مخالف شریعت
 ایندی چون و حکمت است و آنکه نزد این گروه
 کفر است عبارت از معرفت حقیقی و
 حکمت الهی است **اعراض ۲۷**
 در دین مسلمانان شنیدن کلام و سب
 کفر است و زبده ساکنان مراد حقیقت
 و عمده ناسکان مشایخ طریقت شیخ مشیر الدین
 حشمتی که از اولیا کرام بوده آن را
 نهایت پسندی فرمودند و این عقده
 مطابق ندیب بنود است که ساکنان
 طریقت این فرق سرود و سماع را پسند
 می سازند و عمده عبادت تصور میکنند
 چون به دل شکنی احدی کار نیست
 لهذا از خود گفتن سزاوارند اما هر
 در عقاید دین ایشان در کتب دینی
 اسلامیه در جنت بلا کم و کاست مدح
 میکنم و معنی آن در فایده اینست
 دین پروردی و عقیده این طالبان
 باشند و دیده القیاف بینا گردود آن

بیکدیگر در شرح قیام که در آن وقت بر آن اورد
 کتاب خود در جلد ۱۷۳ نوشته است بدین
 عبارت محرمه که او همیشه احوالی می دیر و می
 آن این که در حدیثی می شود کسی که از امام
 خود بماند یا در خواب برسد و همچنین در حدیثی می آید
 یا با زنی یا مردی از راه دیگر که غسل نکرده و در
 حائضه طهری بر پیشانی او چنین برداشته و قال
 محرمه که ای لایحین و می امره لاکل
 کجا جانی یعنی حد کرده می شود بسبب طهری یا زنی که
 او جایز نیست قال او همیشه ای لایحین می
 همیشه یعنی حد کرده می شود بسبب طهری چون
 قال او تالی و برای می در برابر جانی او در پیشانی
 یعنی حد کرده می شود بر کسی که مرتکب فعل بلا
 راه دیگر شود یا مردی یا زنی بیگانه و قسدا
 جنبه لانه تو فعل بزرگ البعد او منا و حسنه
 او امته لاصد علیه بالاجماع یعنی قید بیگانه
 برای اینست که اگر فعل با غلام خود یا زن خود
 یا کتیر خود کند با جماع اهل سنت حد ندارد و در
 در کتاب در مختار جلد ۲۱۳ بطور دو از حدیثی
 و تو تزوج سفیره لاشتهی و فعل بی باطلقتا
 و القصدت عدتها و تزوجت باخر جاز لالان
 التزوج بنتها یعنی هرگاه بیگانه آرد پس
 او را طلاق دهد و آن زن با دیگری نکاح کند
 شوهر اول جایز است که با دختر آن زن نکاح
 کند و جانی هم حد اینز جهان آرا مقصدیک
 پیش نهاد خاطر بود بخوبی ترین صورتی
 انجام گرفت و سببی که پیوسته بدل پیوسته
 بود لیون عنایت ایزدی تمام گشت
 اکنون جا آنت کردل را از شوهرش طهری
 و تزوجت نگاه صلح کل در آورد و با طوره
 خاطر را از خارستان نفاق باراشکده
 اتفاق طراش دید که انحصار رضامندی
 کردگار در کار کرد و نیست بر عمل و اوردان
 چنانچه نفا در نظر بزر بود بر سرک و
 ضربت زشت و زما هر چه بیست

در بروی منزه به عظمت گنمای عیبت
 عظمت گراست در هر چه بکست مختلف
 بی کسی سر و نیست به باغبان را در پهن
 هر گل بزرگ دیگر است
 بر نظار کسان شهود شواهد
 صلاح و ستیمان کس بود نواید فلاح
 که ز کس دیده عقل و هوش و نرسن گوش
 خردنوش و برترانه مقامات ممنوی و او
 ارنده واجب استواره از لذات جمالی و شهوا
 نفسانی دارسته بیاد بر جهان آفرین در
 کوشند دده اصول هر م را که در سمری با آمده
 در این دستگاری خویش بیدارند جان خود
 در هر شاستر آمده به تشریح بمعنی عقل و
 در کاری است و نزد بعضی گنایه از فتنه
 است که گنایه معنی آن اینست که اگر از کسی
 بپند بران نیکی کند و بر انتقام مودتی
 خواهش نکند و هم بمعنی نفس را از خوا
 نفسانی بود او هوس پاک را شستن
 یعنی مال دیگری به غضب نبردن به شوق
 یعنی با طهارت بودن و آن دو قسم است
 ظاهری و باطنی ظاهری بر غسل و غیره و
 باطنی دل را از حسد خلع پاک داشتن
 و در معاملات راستی و زین در منوسم
 از نیر شد به بعضی طهارت شدی اعمال
 افضل نوشته اند اندر ده شمع یعنی از
 لذات جسمانی قاریج بودن و عقیدت
 ماندن به شوق بیستی گیان بر پیشانی
 شوق معرفت الهی شدن و دریا یعنی
 علم دوست بودن به شوق یعنی حق
 گفتن و راستی پسندیدن و اگر وید
 یعنی غضب نکردن و خشم اختن بر کسی
 اینست ده اصول در هر است و اگر
 تقلا و زنی بخت بیدار و معرفت حضرت
 و ادا شوق بگیان حقیقی یعنی معرفت الهی
 کرد و خست بصفات اربع متصف باشد

بود لپوکت یعنی بپز کردن در میان
 و داخل و در آرزین حق است و دنیا و
 تمنع دنیا باطل است پس در و سران
 یعنی ترک دنیا کند گشت مستند
 یعنی پیش از سروری بیونند
 یعنی حق کردن طلب خواهش و حرص دنیا
 به و هم شایسته خویش ظاهری را از لذات مادی
 فارغ داشتن شکیبایی یعنی توکل کند بر
 رسد او بر سر بی نیاز بودن از دنیا
 نواید دنیا محبت و اوستی اعتقاد
 بودن بر قول بیدار شدن
 سکون نفس و ثبات بودن بر ادره معرفت
 الهی همو گشتا یعنی شایق بودن برکت
 یعنی نجات پس در صفات صمد متصف
 کرد در سزاوار نور جهان افروز گیان
 معرفت الهی باشد و ما را اثره زندگانی
 کرد و در هر دو از هر یک شایسته

مطبوعه و مشتمله با تمام
 فشتی دیوانچه مالک مطبع
 گیان پیرس کو جبر النواله
 رفاه مایه پیرس سیالکوٹ

